



تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۱۰)

سازمان سیا و بیت آقای منتظری

دکتر سید حمید روحانی^۱

با نگاهی به نقشه‌ها و نیرنگ‌ها، توطئه‌ها و ترفندهای جهانخواران در کشورهای مختلف، می‌بینیم که استکبار جهانی از راه رخنه و نفوذ و گماردن مهره‌های ورزیده در کنار مردان انقلابی و شخصیت‌های ضد استعماری، بهتر از هر راه و شگرد دیگری توانسته است نقشه‌های خائنانانه خویش را پیش ببرد، آرمان‌های ملی و اندیشه‌های انقلابی آزادی‌خواهان را به مسلخ بکشاند و ملت‌ها را با شکست مواجه سازد.

سلطه‌جویان و فزون‌خواهان به درستی دریافته‌اند که با فعالیت‌های جاسوسی و گماردن جاسوسان و خبرچینان در پست‌های کلیدی و در کنار شخصیت‌های مردمی و مراکز

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

تصمیم‌گیری و سرنوشت‌ساز، بهتر از هر حرکت نظامی و لشگرکشی، می‌توانند به اغراض شیطانی و امیال استعماری خود دست یابند و منابع سرشار کشورها و منافع حیاتی ملت‌ها را غارت کنند.

آن روز که جمال عبدالناصر توانست کشور مصر را از چنگال استعمارگران برهاند و به دوران ستم‌شاهی و عقب‌ماندگی در آن کشور پایان دهد، یورش نظامی انگلیس و فرانسه و رژیم اشغالگر فلسطین به آن کشور از راه زمین و هوا و دریا، به رغم به کارگیری پیشرفته‌ترین سلاح‌ها نتوانست رژیم انقلابی و مردمی ناصر را از پای درآورد و آرمان‌های آزادی‌خواهانه و میهنی ملت مصر را با شکست مواجه سازد. تجاوزگران شکست خوردند، کانال سوئز ملی شد و دست جهانخواران غرب از سرنوشت کشور و ملت مصر کوتاه گردید.

استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی که از راه‌های حمله‌های نظامی، تحریم‌های اقتصادی و توطئه‌های دیگر نتوانسته بودند مردم مصر را به تسلیم وادارند و رژیم ضد استعماری ناصر را سرنگون سازند، به شگرد دیگری روی آوردند و کوشیدند که از راه رخنه و نفوذ و پرورش جاسوسانی در کادرهای کلیدی مصر، راه را برای پیاده کردن توطئه‌های شیطانی خود هموار سازند. از این رو، به سراغ انورسادات رفتند. او از افسران آزاد و از یاران نزدیک جمال عبدالناصر بود و چهره‌ای انقلابی داشت. سالیان درازی مبارزه کرده و در راه کوتاه کردن دست جهانخواران از مصر به فداکاری‌هایی دست زده بود و از یاران و پیروان دیرینه و دست اول ناصر به شمار می‌آمد، لیکن ضعف‌ها، کاستی‌ها و نادرستی‌هایی داشت، خودخواه و جاه‌طلب بود و روشن است که این دو بیماری با مقاومت، ثبات قدم و از خودگذشتگی تضاد کلی دارد. اقتضای جاه‌طلبی و مقام‌پرستی، سازش و بند و بست و کنار آمدن است و روشن است که جنگ و پیکار و درگیری و دست و پنجه نرم کردن با ابرقدرت‌ها، شیرینی قدرت، مقام و منصب را در ذائقه‌ها تلخ می‌کند و آرامش و آسایش قدرت‌طلبان را به هم می‌ریزد.

سازمان‌های جاسوسی دیرزمانی انورسادات را زیر نظر گرفتند. نقاط ضعف او را شناسایی کردند و توانستند با رخنه و نفوذ در نامبرده تا آنجا پیش بروند که از او جاسوسی پادو و

سرسپرده بسازند و برای روزگار پس از جمال عبدالناصر برنامه‌های گسترده‌ای بریزند و نه تنها به وسیله انورسادات به حیات ناصر پایان دادند، بلکه آرمان‌ها و اهداف او را نیز به قربانگاه کشاندند و دستاوردهای رژیم ضد استعماری او را یکی پس از دیگری از میان بردند و کشور انقلابی مصر را به پایگاهی برای امریکا و صهیونیست‌ها بدل کردند و مردم مصر را بار دیگر به ذلت و اسارت کشاندند.

آن روز که عبدالکریم قاسم با خیزش کاخ‌برانداز خود طومار جهنمی خاندان فیصل را در عراق در هم پیچید و به سلطه دیرینه استعمار انگلیس در بین‌النهرین پایان بخشید (تابستان ۱۳۳۷)، جهان‌خواران که با توطئه‌های گوناگون نظامی نتوانستند رژیم قاسم را از پای در آورند، از راه رخنه و نفوذ و جاسوس‌پروری وارد شدند، حزب بعث عراق را که از احزاب دست‌ساز استعمار انگلیس بود، در شورای ریاست جمهوری عراق تقویت کردند و به آنان توانایی بخشیدند و سرانجام با دسیسه و نقشه بعثی‌ها، عبدالسلام عارف، به کودتا بر ضد عبدالکریم قاسم دست زد و آن رژیم ضد استعماری را ساقط کرد (اسفند ۱۳۴۱). عارف نیز با توطئه بعثی‌ها در سال ۱۳۴۴ در یک سانحه هوایی کشته شد و سرانجام حزب بعث عراق با لیره‌های انگلیس و همراهی امریکا در تیرماه سال ۱۳۴۷ با یک کودتای سیاه قدرت را در عراق به دست گرفت^۱ و نه تنها آن کشور را از جرگه کشورهای انقلابی و ضد استعماری بیرون برد، بلکه با تندترین شعارهای انقلابی، خیانت‌آمیزترین توطئه‌ها را بر ضد حرکت‌های مردمی در منطقه خاورمیانه به انجام رسانید. در برابر مبارزه و مقاومت جمال عبدالناصر علیه صهیونیسم و امپریالیسم دائماً سنگ‌اندازی کرد. در یورش ملک حسین، قصاب اردن، به سازمان آزادی‌بخش فلسطین در سپتامبر سیاه (شهریور ۱۳۴۹) به فلسطینی‌ها از پشت خنجر زد و در واقع در قتل عام فلسطینی‌ها، با ملک حسین همراه شد.

۱. در مورد چگونگی به قدرت رسیدن حزب بعث در عراق و تأثیر انگلیس و امریکا در کودتای بعثی‌ها، ر.ک: سید

حمید روحانی، نهضت امام خمینی، دفتر دوم، تهران، عروج، ۱۳۸۱، ص ۵۱۲ - ۵۳۰.

بعثی‌های عقلی به منظور درهم شکستن مقاومت حافظ اسد، رئیس جمهور پیشین سوریه، در برابر امریکا و رژیم صهیونیستی، از هیچ توطئه‌ای علیه او فروگذار نکردند و پیوسته به او از پشت خنجر می‌زدند. آنها با تشکیل باند ترور در کشورهای مختلف عربی، مخالفان رژیم بعث را در آن کشورها با شیوه‌های ناجوانمردانه‌ای ترور کردند و از میان بردند. در آتش‌افروزی اختلاف‌افکنی و برادرکشی

در لبنان با فالانژها و دیگر عوامل امریکا و صهیونیست‌ها همدست و هم‌پایاله بودند.

آن روز که امام در راه سرنگونی رژیم شاه، ملت ایران را در سراسر کشور به خیابان‌ها کشانید و نهضت اسلامی ایران را فراگیر ساخت و انقلابی کاخ برانداز پدید آورد، بعثی‌های عقلی سراسیمه و شتابزده به یاری شاه شتافتند و برای بازگرداندن آبروی از دست رفته شاه در جریان سینما رکس آبادان ادعا کردند عامل اصلی آتش زدن سینمای یاد شده



سلطه‌جویان و فزون‌خواهان به درستی دریافته‌اند که با فعالیت‌های جاسوسی و گماردن جاسوسان و خبرچینان در پست‌های کلیدی و در کنار شخصیت‌های مردمی و مراکز تصمیم‌گیری و سرنوشت‌ساز، بهتر از هر حرکت نظامی و لشگرکشی، می‌توانند به اغراض شیطنی و امیال استعماری خود دست یابند.



را که به عراق گریخته بود دستگیر کردند! تا وانمود کنند که آتش زدن سینما رکس آبادان کار مخالفان رژیم شاه بوده است! و به دنبال آن با فشار سیاسی به امام و محاصره بیت او و پیشگیری از ارتباط خبرنگارهای خارجی با او کوشیدند که ارتباط امام با ملت ایران را قطع کنند و ملت ایران را از رهبری‌های داهیانه امام محروم سازند و بدین‌گونه رژیم شاه را از سقوط حتمی نجات بخشند و از فروپاشی پایگاه نظامی - سیاسی و اقتصادی امریکا و رژیم صهیونیستی در ایران پیشگیری کنند که امام ناگزیر شد از آن کشور هجرت کند و رسالت

الهی خویش را در کشورهای دیگری پی گیرد.

سرانجام در پی پیروزی انقلاب اسلامی، آن روز که زمین زیر پای آزادی‌خواهان به لرزه درآمده بود و رژیم صهیونیستی در معرض زوال قرار داشت، رژیم بعث عراق با جلوداری صدام به منظور نجات صهیونیست‌ها از خطر اسلام و انقلاب اسلامی ایران، به جنگ علیه ایران دست زد و جوانان ایرانی و عراقی را به خاک و خون کشید تا اشغالگران فلسطین در آن سرزمین اسلامی آسوده بخوابند و به تجاوزگری، آدم‌کشی و خونریزی ادامه دهند.

اینجاست که باید گفت آمریکا و صهیونیست‌ها اگر تندیس صدام را از طلا بسازند و در میداین شهر بگذارند، حق او را ادا نکرده‌اند، زیرا صدام و حزب بعث عراق اگر به نیابت از صهیونیست‌ها و آمریکا، با ایران نمی‌جنگیدند امروز فلسطین در اشغال صهیونیست‌ها قرار نداشت و فلسطینی‌ها در چنگال اشغالگران جنایت‌پیشه و خون‌آشام گرفتار نبودند.

در خور توجه اینکه صدام و بعثی‌های عراق، همه این خیانت‌های جبران‌ناپذیر را با ماسک دموکراسی، انقلابی، آزادی‌خواهی و ضد صهیونیستی انجام دادند. بی‌تردید اگر صدام با شعار ضد اسرائیلی بازیگر صحنه نمی‌شد و خود را در کنار چهره‌ها و شخصیت‌های مردمی و انقلابی قرار نمی‌داد هیچ‌گاه نمی‌توانست به آمریکا و صهیونیست‌ها و دیگر زورمداران مقتدر جهانی تا این پایه خدمت کند و مأموریت شیطانی خود را به انجام رساند.

این تنها در مصر و عراق نبود که بیگانگان و فزون‌خواهان از راه رخنه و نفوذ و گماردن مأموران دوره دیده و ورزیده خود در پست‌های کلیدی، توانستند خیزش‌های مردمی را با شکست مواجه سازند و ملت‌ها را به ناکامی بکشانند. در ایران نیز می‌بینیم که در سده گذشته استعمارگران آن‌گونه که از راه نفوذ و گماشتن مأموران سرسپرده خود در رأس قدرت توانسته‌اند به امیال شیطانی و استعماری خود دست یابند، از راه نظامی توانسته‌اند.

آن روز که ملت ایران برای استواری عدالت و قانون به پا خاست، استعمار انگلیس این خروش و خیزش مردمی را با منافع استعماری خود در تضاد دید. از این رو، با همه نیرو به صحنه آمد که از پیروزی و کامیابی آن حرکت پیشگیری کند و به سلطه قدرت‌مآبانه خود در

ایران ادامه دهد. انگلیسی‌ها برای رویارویی با نهضت عدالت‌خواهی، به توپ و تانک دست نزدند و با قدرت نظامی به جنگ ملت ایران نیامدند بلکه شگرد دیگری به کار گرفتند و آن نفوذ جاسوسان و مأموران سفارت انگلستان در میان ملت و رهبران نهضت بود. ماسون‌ها و دیگر روشنفکر مآب‌های وابسته به سفارت با شعارهای تند و انقلابی به صحنه آمدند، در پشت برخی رهبران نهضت پنهان شدند، برای آزادی و عدالت و قانون شعار دادند، یقه‌درانی کردند، از حقوق مردم سخن گفتند، خودکامگی‌ها، دیکتاتوری‌ها و قانون‌شکنی‌ها را نکوهش کردند و بدین‌گونه چهره‌ای انقلابی، آزادی‌خواه و «میهن‌پرست»! از خود ساختند و سری در میان سرها درآوردند و در گام دوم با جوسازی‌ها و شایعه‌پراکنی‌ها کوشیدند میان رهبران نهضت اختلاف و دلسردی پدید آورند و اتحاد رهبران را سست کنند و در گام سوم این توطئه را دنبال کردند که رهبری نهضت را از دست پیشوایان ملت و معتمدین امت بیرون آورند و مردم را به آن سو کشانند که خواست دولت انگلیس است. در آن برهه که رهبران نهضت به دنبال فشار دولت ناگزیر شدند از تهران هجرت کنند و به قم بروند، این فرصت طلایی برای فراماسون‌ها پدید آمد که نقشه دیرینه خود را عملی کنند و مردم را به درون سفارت انگلستان بکشانند و بدین‌گونه رهبری نهضت را از دست منادیان راستین آزادی، عدالت و قانون بیرون آورند و آن نهضت را به بازی گرفتند و به جای حاکمیت قانون و عدالت، مشروطه مورد دلخواه انگلستان را بر ملت ایران تحمیل کردند. آزادی‌خواهان و استقلال‌طلبان کشور را یکی پس از دیگری از صحنه بیرون راندند، شیخ فضل‌الله نوری را به دار کشیدند، سید عبدالله بهبهانی را ترور کردند، ستارخان و باقرخان و دیگر مردان آزاده و وطن‌دوست را از میان بردند و سرانجام رضاخان را از اصطبل انگلستان بیرون کشیدند و بر تخت سلطنت نشانیدند و به دست او خون مردم را در شیشه کردند و حکومتی به مراتب خودکامه‌تر از حکومت دوران استبداد در ایران پدید آوردند و آن را «نظام مشروطه سلطنتی» نام نهادند!

در به قدرت رسیدن رضاخان نیز همین شگرد به کار گرفته شد. کارگردانان پشت پرده به این قلدر سوادکوهی آموختند که «در دل خلق به هر حيله رهي بايد كرد» و با رفتار مردم‌پسند

پایگاه مردمی به دست آورد. باید از اسلام دم بزند، برای حضرت حسین(ع) به سر و سینه بکوبد! گل بر سر بمالد، شمع در دست بگیرد و به نوحه‌سرایی و عزاداری بپردازد. روشنفکرآب‌های مرموز که تا دیروز در به شکست کشانیدن نهضت عدالت‌خواهی تأثیر بسزایی داشتند، گرد رضاخان حلقه زدند و با شعار آزادی‌خواهی و قانون‌مداری، مجلس شورای ملی را به رسوایی کشیدند. با زور و فشار و جوسازی و زیر پا گذاشتن قانون، رضاخان را بر گرده ملت ایران سوار کردند و با نیش قلم خود سرنیزه او را صیقل دادند و به تجاوزات و قانون‌شکنی‌های او جنبه قانونی دادند. با گرفتن پست و مقام در دولت خودکامه و غیر قانونی رضاخان راه را برای هر چه بیشتر به اسارت کشیدن ملت هموار ساختند و نام آن را «حکومت آزادی و دموکراسی» و «دولت مترقی» گذاشتند!

در دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت، امریکای حيله‌گر با ترفندهای فریبنده و با شعار آزادی‌خواهی توانست برخی سیاستمداران و کارگزاران ایران را فریب دهد و گام به گام رقیبان را از صحنه بیرون راند و بر موج سوار شود و بیش از یک ربع قرن نفت ایران را به یغما برد و سرنوشت ملت ایران را دستخوش امیال و اغراض استعماری خود سازد. بی‌تردید اگر امریکا با قدرت زور و حمله نظامی می‌خواست بر نفت ایران چیره شود و جای استعمار انگلیس را بگیرد، تودهنی محکمی از ملت ایران می‌خورد و ایران به گورستان تفنگداران، سربازان و سرجوخه‌های خون‌آشام امریکایی تبدیل می‌شد. لیکن امریکا راه رخنه و نفوذ را در پیش گرفت و در دل برخی دولتمردان آن روز ایران تا آنجا ریشه کرد که دکتر فاطمی، وزیر خارجه دکتر مصدق‌السلطنه، درست هجده روز پیش از کودتای ننگین ۲۸ مرداد در روزنامه خود نوشت:

... از آن سوی اقیانوس اطلس، از کنار مجسمه آزادی و از وطن ژرژ واشنگتن این روزها پیام محبت به ما می‌رسد. امریکا باید در دهانه آتش‌فشان ما را یاری کند. ما این کمک امریکا را جز با احساسات بشردوستی و عواطف عالیه انسانی به چیز دیگری

تعبیر نمی‌کنیم...^۱

مصدق در پیام خود به ترومن رئیس جمهور آن روز امریکا، دولت استعماری و فریبکار امریکا را طرفدار جدی آزادی و حاکمیت ملی می‌خواند:

... از توجه آن جناب که نسبت به مصالح ایران همواره ابراز فرموده‌اید تشکر می‌کنم... دولت و ملت ایران، دولت و ملت امریکا را طرفدار آزادی ملل و حق و عدالت می‌شناسند...

و این در اوضاعی بود که رهبران مذهبی و عالمان مجاهد اسلامی در پیام‌ها و نامه‌های خود به مصدق السلطنه خطر امریکا و توطئه‌های او را علیه مصالح ملت و استقلال کشور گوشزد می‌کردند. شهید آگاه نواب صفوی در اعلامیه خود آورده است:

پیام نواب صفوی هوالعزیز

پیام ترومن و چرچیل و پیشنهاد مشترک آنان به عنوان حل قضیه نفت به جز تحکیم مجدد مبانی ظلم و بیداد گذشته انگلستان مفهومی نداشته و مورد قبول ملت مسلمان ایران نبوده و نخواهد بود. مضافاً بر اینکه اینگونه دخالت آمریکا در موضوعی که ارتباطی با او نداشته و پرداخت ده میلیون دلار بلاعوض به دولت ایران نیز خود بهترین دلیل بنیان گذاری استعمار جدیدی است. بنابراین امریکا و انگلیس و شوروی باید بهوش باشند که کوچکترین گمان تجاوزی به کمترین حدود و ثغور و نفوق کشور شیرزادگان اسلام جز به ناپودی قطعی و رسوایی تاریخی آنان به چیزی نمی‌پیوندد و بردباری‌های فرزندان غیور اسلام و ایران جز به خاطر حفظ نظم و مصالح کشور نبوده و همانند آتش‌های سوزانی در زیر خاکستر صبر ذخیره کرده و تا در آنگاه خاکستر وجود هر متجاوزی را به باری خدای توانا، بدست باد فنا و زوال قطعی بسپارند.
بیاری خدای توانا - فدائیان اسلام

... پیام ترومن و چرچیل و پیشنهاد مشترک آنان به عنوان حل قضیه نفت به جز تحکیم مجدد مبانی ظلم و بیداد گذشته انگلستان مفهومی نداشته و مورد قبول ملت



مسلمان ایران نبوده و نخواهد بود. مضافاً بر اینکه این‌گونه دخالت امریکا در موضوعی که ارتباطی با او نداشته و پرداخت ده میلیون دلار بلاعوض به دولت ایران نیز خود بهترین دلیل بنیانگذاری استعمار جدیدی است...

استعمار امریکا به وسیله برخی روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌های وابسته و شماری از مهره‌های سرسپرده، تبلیغات گسترده‌ای در کشور و در محافل سیاسی به راه انداخته بود که استقلال، خودکفایی و عدم وابستگی به یکی از ابرقدرت‌ها «در دنیای کنونی» امکان‌پذیر نیست و دولت‌ها و ملت‌ها ناگزیرند وارد یکی از بلوک‌های سیاسی شوند. الهیار صالح، مظفر بقایی، شمس

قنات‌آبادی، سرتیپ دفتری و دکتر فاطمی از مهره‌هایی بودند که آشکارا یا به صورت تلویحی اعلام می‌کردند که «موفقیت ملت ایران موکول به کمک امریکاست!» بقایی طی نطقی اظهار کرد:

... موفقیت ملت ایران موکول به کمک امریکاست... همان‌طور که من چندین دفعه در مجلس تذکر داده‌ام با اذعان به اینکه در دنیای امروز بی‌طرفی ممکن نیست نمی‌بایستی موقعیت سیاسی خود را [بخوانید بند و بست با امریکا را] مفت از دست بدهیم...

مطبوعات وابسته نیز این تز استعماری را چنین رواج می‌دادند:

... در دنیای امروز بی‌طرفی دیگر

اگر نهضت امام در سال ۱۳۴۱ آغاز نمی‌شد و روشنگری‌ها و افشاگری‌های امام، ملت ایران را به صحنه نمی‌آورد و توطئه مرموزانه امریکا، انگلیس و صهیونیست‌ها در به قدرت رسانیدن صهیونیست‌ها در ایران خنثی نمی‌کرد، چه بسا ایران اکنون به فلسطین دیگری بدل شده بود و عوامل صهیونیست‌ها در ایران به نام «بهبایی» خون این ملت را در شیشه کرده و مقدسات اسلامی را در هم شکسته بودند.

معنا و مفهومی ندارد...^۱

از طرفداران سیاست «موازنه منفی» کم‌کم کاسته می‌شود و تعداد کسانی که سیاست یک‌طرفه، قوی و قطعی را به حال ایران مفید می‌دانند، رو به تزاید است. ایران باید به طور کلی وارد یکی از بلوک‌های سیاسی دنیا شود...^۲

مصدق به رغم شعار «موازنه منفی» چشم به دست امریکا داشت و از آن روباه مکار و فریبکار تکیه‌گاهی برای خود ساخته و به آن دل خوش کرده بود! او با رئیس‌جمهور آن روز امریکا چنین درد دل می‌کرد:

... به ترومن عرض کردم آقا! بودجه ما ۳۰۰ تا ۴۰۰ میلیون کسر دارد. شما چطور تصور می‌کنید ملتی که این‌قدر بودجه‌اش کسر دارد، می‌تواند امنیت و نظام را حفظ کند، ترومن حرف مرا تصدیق کرد...

بی‌تردید اگر این خوش‌بینی‌ها، وابستگی‌ها، دلبستگی‌ها و تبلیغات عوامل نفوذی نبود امریکا نمی‌توانست به آسانی کودتا راه بیندازد و شاه فراری را برگرده ملت ایران سوار کند. در پی کودتای ننگین ۲۸ مرداد نیز نفت‌خواران بین‌المللی تلاش کردند که از راه رخنه و نفوذ و به دست گرفتن مراکز حساس و پست‌های کلیدی، راه را برای از رسمیت انداختن اسلام و بدل کردن ایران به فلسطینی دیگر هموار سازند. در آن مقطع که صهیونیست‌ها با توطئه پشت پرده انگلستان و همدستی امریکا بر فلسطین چیره شدند و میلیون‌ها فلسطینی را آواره کردند، نقشه چیره ساختن حزب صهیونیست بهائیت بر ایران نیز در دستور کار قرار گرفت. برخی نشریات وابسته به رژیم شاه از روی این نقشه شیطانی چنین پرده برداشتند:

... پس از تشکیل دولت یهودی اسرائیل بعد از هزار سال اکنون بهایی‌های جهان به فکر افتاده‌اند در افریقای جنوبی حکومتی برای خود به وجود بیاورند^۳ تا از

۱. روزنامه آزاد، ۱۳۲۹/۱/۷.

۲. تهران مصور، ۱۳۳۰/۱/۲۹.

۳. نویسنده گزارش نام افریقای جنوبی را پیش کشیده تا ملت ایران را خام کند و از نقشه شوم «بهایی‌ها» برای

بی‌مهری‌های حکومت‌ها خلاصی یافته دیگر در اقلیت قرار نگیرند^۱ بلکه خود در یک نقطه جهان اکثریت داشته باشند. به قرار اطلاع قسمت اعظم فعالیت‌های این کار [به] وسیله سرمایه‌داران بهایی کشورهای مختلف انجام می‌گیرد...^۲

سرکرده این باند به نام «شوقی افندی» نیز در پیامی که در سال ۱۳۲۷ برای پیروان خویش در ایران فرستاد نقشه دستیابی به قدرت و تشکیل «سلطنت بهاییه» را چنین برملا کرد:

... به زودی موهبت وحدت عالم انسانی رخ بگشاید، عالم به درجه کمال رسد و جلوه سلطنت بهائییه و غلبه شریعت الهیه من علی الارض را به اهتزاز آرد و ملوک و سلاطین را در ظل سیطره محیط، کلمه‌الله بهائیت مجتمع گرداند...^۳

امریکا و صهیونیست‌ها برای اینکه بتوانند این ستون پنجم را در ایران به قدرت برسانند و به دست این باند مزدور، مسلمانان را در ایران همانند مسلمانان فلسطین به خاک و خون بکشند و آواره سازند و ایران را به کفرستان بدل کنند، رژیم شاه را بر آن داشتند که بهایی‌ها را در پست‌های کلیدی بگمارد و مراکز قدرت و حساس کشور را به دست آنان بسپارد، از این رو، به مهره چینی دست زدند و مشتی از اراندل و اوباش این ستون پنجم را در کلیدی‌ترین مراکز و پست‌ها گماردند.

تیمسار ایادی را در دربار، به عنوان پزشک مخصوص، تیمسار صنیعی را به سمت وزیر جنگ، تیمسار خسروانی را به سمت فرمانده ژاندارمری، تیمسار علی‌محمد خادمی را به سمت آجودان مخصوص و رئیس هیأت مدیره و مدیرعامل هواپیمایی ملی ایران، منصور روحانی را در سمت وزیر آب و برق، فرخ‌رو پارسا را در سمت وزیر آموزش و پرورش، شاپور راسخ را

سلطه بر ایران غافل سازد.

۱. یکی از شگردهای باند یادشده مظلوم‌نمایی است. آورده‌اند: «... هیکل مبارک حضرت ولی امرالله می‌فرمایند: بهایی برای رسیدن به هدف باید از چهار مرحله بگذرد: مظلومیت، مقهوریت، گرفتن رسمیت و تشکیل حکومت»

۲. مجله خواندنی‌ها، ش ۳۲، ص ۱۷، ۱۰/۱۷/۱۳۳۶.

۳. توقیع شوقی افندی، ص ۱۰۵.

به عنوان مشاور شاه، مهری راسخ را به سمت ندیمه فرح، لیلی امیرارجمندی را به سمت مربی مخصوص فرزندان شاه، پرویز ثابتی را به سمت معاون ریاست ساواک تهران و سرانجام امیرعباس هویدا را به سمت نخست‌وزیر به مدت سیزده سال منصوب کردند.

اگر نهضت امام در سال ۱۳۴۱ آغاز نمی‌شد و روشنگری‌ها و افشاگری‌های امام، ملت ایران را به صحنه نمی‌آورد و توطئه مرموزانه امریکا، انگلیس و صهیونیست‌ها را در به قدرت رسانیدن صهیونیست‌ها در ایران خنثی نمی‌کرد، چه بسا ایران اکنون به فلسطین دیگری بدل شده بود و عوامل صهیونیست‌ها در ایران به نام «بهایی» خون این ملت را در شیشه کرده و مقدسات اسلامی را در هم شکسته بودند.

رژیم شاه تلاش گسترده‌ای کرد تا بتواند با امام کنار بیاید یا به وسیله عوامل نفوذی و روحانی‌نماهای درباری امام را تحت تأثیر قرار دهد و روی او نظارتی داشته باشد لیکن در این راه هر چه بیشتر تلاش کرد، کمتر نتیجه گرفت. چون امام نفوذناپذیر بود.

در درازای نهضت امام نیز دشمن از تلاش و توطئه برای نفوذ و رخنه غافل نبود و پیوسته کوشش داشت که نهضت اسلامی ایران را که نمی‌توانست به شکست بکشاند، به شکل مرموزانه‌ای به بیراهه ببرد. احضار و عاظ و خطبا به ساواک و پیشنهاد اینکه علیه شاه و اسرائیل سخن نگویند و از اینکه اسلام در خطر است دم نزنید، نمونه آشکاری از توطئه پنهانی رژیم شاه برای نفوذ در نهضت امام و به بیراهه کشاندن آن بود.^۱

در مرحله بعد، رژیم شاه تلاش گسترده‌ای کرد تا بتواند با امام کنار بیاید یا به وسیله عوامل نفوذی و روحانی‌نماهای درباری امام را تحت تأثیر قرار دهد و روی او نظارتی داشته باشد

۱. در مورد این جریان رک: سید حمید روحانی، همان، دفتر نخست، ص ۴۶۵.

لیکن در این راه هر چه بیشتر تلاش کرد، کمتر نتیجه گرفت. چون امام نفوذناپذیر بود. امریکا در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی که منافع خود را در ایران و منطقه در خطر می‌دید، برآن شد بار دیگر در راه رخنه و نفوذ در امام، شانس خود را بیازماید و از راه به اصطلاح مذاکره و گفتگوهای پشت پرده، زمینه کنار آمدن و سازش را با امام فراهم سازد. از این رو، شتابزده و سراسیمه، اندیشه فرستادن نماینده‌ای از جانب کاخ سفید به نوفل لوشاتو و گفتگو با امام را در دست بررسی قرار داد. ویلیام سولیوان آخرین سفیر امریکا در دوران رژیم شاه می‌نویسد:

... به دولت امریکا توصیه کردم که یک مقام ارشد دولتی را به پاریس بفرستد و مستقیماً با آیت‌الله خمینی وارد مذاکره شود... وزارت خارجه به این پیشنهاد پاسخ مثبت داد و از من خواست که جزئیات مطالبی که باید با آیت‌الله خمینی در میان گذاشته شود تنظیم و مخابره شود. من این مطالب را تنظیم و بر این موضوع تأکید کردم که هدف نهایی ما حفظ استقلال [!!] و تمامیت ارضی ایران [!] و بقای قدرت دفاعی این کشور در برابر مخاطرات احتمالی آینده است [!] من تأکید کردم که به آیت‌الله اطمینان داده شود که ما همکاری و کمک‌های نظامی خود را به ایران در آینده هم ادامه خواهیم داد و همچنین به وی تفهیم شود که هرگونه درگیری بین ارتش و نیروهای انقلابی فقط به نفع شوروی‌ها و عوامل آنها در ایران تمام خواهد شد.

وزارت امور خارجه پس از تغییرات مختصری که در متن پیشنهادی من برای مذاکره با آیت‌الله خمینی داد، سرانجام شخصیتی را که باید مسئولیت انجام این مذاکرات را به عهده بگیرد تعیین کرد. شخصیت انتخابی ونس برای این مأموریت «تئودور الیوت» بازرس کل وزارت امور خارجه بود... الیوت که مردی رشید و بالبهت و تیزهوش بود قبلاً هم مدتی در سمت رایزن اقتصادی سفارت امریکا در تهران خدمت کرده و زبان فارسی را خوب می‌دانست و روی هم رفته یک انتخاب عالی برای مذاکره با آیت‌الله خمینی بود...

بعد از ماه‌ها ابهام و بلاتکلیفی در سیاست امریکا نسبت به ایران از اینکه بالاخره

تصمیمی گرفته شده و حرکتی در واشنگتن به وجود آمده است خوشحال بودم... خوشبینی و امیدواری من به اتخاذ یک سیاست جدید و منطقی از طرف امریکا درباره ایران دیری نپایید. در نخستین ساعات صبح روز پنجم ژانویه مأمور کشیک سفارت مرا از خواب بیدار کرد و تلگرافی را که همان دقیقه به دستش رسیده بود به دست من داد. مضمون تلگراف که موجب بهت و حیرت من شد این بود که مأموریت الیوت در آخرین لحظه لغو شده و از من خواسته شده بود که در اولین فرصت به شاه اطلاع بدهم که ما دیگر قصد تماس و مذاکره با آیت‌الله خمینی را نداریم. هیچ توضیحی درباره علت این تصمیم ناکهانی داده نشده بود ولی معلوم بود که این تصمیم از طرف شخص رئیس جمهوری و تحت تأثیر تلقینات برژینسکی اتخاذ شده است. در آن ساعت صبح بر اثر ناراحتی شدیدی که از کارشکنی و عقیم گذاشتن تمام تلاش‌های چند ماهه‌ام به من دست داده بود، پیام تند و کوتاهی به عنوان وزیر خارجه مخابره کردم و نوشتم که به نظر من رئیس جمهوری با لغو مأموریت الیوت مرتکب اشتباه بزرگی شده و اگر در این تصمیم تجدید نظر نکند زیان‌های غیر قابل جبرانی متوجه ما خواهد شد... صبح همان روز پاسخ بسیار موجز و مختصری به پیام خود از واشنگتن دریافت کردم. در پاسخ واشنگتن آمده بود که نه فقط شخص رئیس جمهوری بلکه معاون رئیس جمهوری، وزیران امور خارجه و دفاع و خزانه‌داری، مشاور امنیت ملی و رئیس سازمان سیا هم در تصمیم مربوط به لغو مأموریت الیوت شرکت داشته‌اند و توصیه من برای تجدید نظر در این تصمیم بی‌معنی است...^۱

ویلیام سولیوان خواسته است و انمود کند که رئیس جمهور به منظور پیشگیری از آزرده‌گی و نگرانی شاه، از فرستادن نماینده‌ای به نوفل لوشاتو و دیدار با امام پا پس کشیده است لیکن چنان که خود در این کتاب اشاره کرده است، شخص شاه نیز به گفتگوی مقامات امریکایی با امام امیدوار بوده است. شاید به این امید که در این دیدار و گفتگو، امریکا بتواند رضایت و

موافقت امام را برای ادامه سلطنت او جلب کند و تاج و تخت او را استواری بخشد. از این رو، سولیوان آورده است:

... شاه از شنیدن این خیر [لغو مأموریت الیوت] برآشفته شد و از من پرسید دلیل لغو این مأموریت چه بوده است؟ ... شاه سری تکان داد و گفت امریکا چطور می‌خواهد در این اشخاص نفوذ کند، بی‌آنکه حاضر به صحبت و تماس با آنها باشد... از کتابی که شاه پس از خروج از ایران نوشته چنین بر می‌آید که او تا این لحظه تصور می‌کرد سیاست امریکا بر اساس یک طرح و نقشه اساسی در ایران پیش می‌رود و هدف از این طرح در درجه اول حفظ ایران در دایره نفوذ امریکا و در صورت امکان حفظ سلطنت در خاندان او است... اما آن روز با

بنابر آنچه در اسناد لانه جاسوسی آمده است، یکی از مهره‌هایی که سیا روی آن کار کرد و اطلاعات گسترده‌ای پیرامون اوضاع ایران و برنامه‌های امام از آن به دست آورد آقای ابوالحسن بنی‌صدر بود. عوامل سیا با توجه به خوی خودبتریبینی نامبرده و دیگر لغزندگی‌هایی که در او می‌دیدند، به او طمع کردند و یکی از جاسوسان زبردست خود به نام «راترفورد» را در پاریس به او نزدیک ساختند و بدین‌گونه راه ارتباط و به دست آوردن اطلاعات از او هموار شد.

شنیدن خبری که من به اطلاع وی رساندم شاه تازه فهمید که امریکا نه فقط طرح و نقشه، بلکه سیاست مشخص و حساب‌شده‌ای هم در ایران ندارد...^۱

به نظر می‌رسد علل و عوامل لغو مأموریت الیوت و خودداری امریکا از دیدار و گفتگو با امام باید در نکته‌ها و محورهای ذیل جستجو شود:

۱. همان، ص ۱۵۹.

۱. مقامات امریکایی با رایزنی‌ها و گفتگوهای پشت پرده با عناصر وابسته به گروهک «نهضت آزادی» و «جبهه ملی» که در پاریس و در اطراف امام پرسه می‌زدند، دریافتند که امام از دیدار خصوصی و گفتگوی محرمانه با مقامات امریکایی به شدت دوری می‌گزیند و آنان را به حضور نخواهد پذیرفت.

۲. فرضاً اگر دیدار و گفتگویی با آنان صورت دهد، بی‌درنگ نظریات و پیشنهادات آنان را برملا خواهد کرد و در سخنرانی یا اعلامیه‌ای مطالب مطرح شده از سوی مقامات امریکایی را با ملت خود و مردم جهان در میان خواهد گذاشت.

۳. با «مذاکره» و دیدار خصوصی و برخوردهای دیپلماسی نمی‌توان در امام نفوذ کرد. عناصر وابسته به «نهضت آزادی» و «جبهه ملی» بی‌تردید از نفوذناپذیری امام برای مقامات امریکایی سخن گفتند و توضیح دادند که در جریان سازمان موسوم به «مجاهدین خلق» به رغم اینکه این گروه‌ها و دیگر چهره‌ها و شخصیت‌های سیاسی و مذهبی ایران در داخل و خارج همه نیرو و توان خود را به کار گرفتند تا امام را به حمایت از سازمان یاد شده وادارند و موج کاذبی پدید آورند، امام یکتا در برابر آن موج ایستاد و بنیانگذاران و دنباله‌روهای سازمان را عناصری منحرف و منافق دانست و دیری نپایید که برای همه، درستی دیدگاه امام در خصوص سازمان مشخص و آشکار شد. در جریان دکتر علی شریعتی نیز تلاش گسترده برخی از گروه‌ها و باندها و عناصر سیاسی درون‌مرزی و برون‌مرزی برای واداشتن امام به پشتیبانی از نامبرده و تجلیل و تکریم از او - به ویژه پس از مرگ - با شکست روبه‌رو شد. امام در برابر جو کاذبی که ساخته بودند، قاطعانه ایستاد و بار دیگر استقلال رأی و نفوذناپذیری خود را نشان داد و فرصت‌طلبان را ناامید ساخت.

امریکایی‌ها با آگاهی از هوشیاری و نفوذناپذیری امام دریافتند که نزدیک شدن به او و نفوذ در او شدنی نیست، از این رو مأموسانه مأموریت‌الیه را لغو کردند و بر آن شدند روی عناصری که به نحوی با امام در ارتباط هستند سرمایه‌گذاری کنند و به دست آنان نقشه‌ها و نیرنگ‌های خود را پیش برند. امریکایی‌ها بر آن شدند عناصر مهم و مؤثر اطراف امام را

شناسایی کنند و از راه نفوذ و رخنه در آنان به شکل غیر مستقیم نفوذ خود را در تشکیلات امام و نظام آینده گسترش دهند و بر موج سوار شوند.

بنابر آنچه در اسناد لانه جاسوسی آمده است، یکی از مهره‌هایی که سیا روی آن کار کرد و اطلاعات گسترده‌ای پیرامون اوضاع ایران و برنامه‌های امام از آن به دست آورد آقای ابوالحسن بنی‌صدر بود. عوامل سیا با توجه به خوی خودبرتربینی نامبرده و دیگر لغزندگی‌هایی که در او می‌دیدند، به او طمع کردند و یکی از جاسوسان زبردست خود به نام «راترفورد» را در پاریس به او نزدیک ساختند و بدین‌گونه راه ارتباط و به دست آوردن اطلاعات از او هموار شد. «راترفورد» در پی ارتباط گسترده با بنی‌صدر، او را به تدریج به «تام آهن» رئیس ایستگاه سیا در تهران، متصل کرد و سرانجام آقای بنی‌صدر با نام رمز «س»، د، لور» و با حقوق ماهیانه ۱۰۰۰ دلار، با پوشش «مشاور شرکت تجاری» در خدمت سرویس جاسوسی امریکا قرار گرفت.^۱

بی‌تردید آقای بنی‌صدر نخستین و آخرین مهره و چهره‌ای نبود که سرویس‌های جاسوسی برای رخنه در جایگاه والای رهبری، او را به دام افکندند و روی او سرمایه‌گذاری کردند. او یک نمونه از ده‌ها عنصری بود که یا سالیان درازی پیش از اوج انقلاب اسلامی با سرویس‌های جاسوسی همراز و دمساز شده بودند یا اینکه در آستانه پیروزی در دام افتادند و به سرویس‌های جاسوسی سرسپردند، لیکن از آنجا که هیچ شخص و شخصیتی نزد امام مطلق شمرده نمی‌شد و امام به هیچ‌کس خواه عمری را در خدمت او گذرانده بود و خواه از چهره‌های نوظهوری بود که با او ارتباط برقرار می‌کرد، اعتماد و اطمینان بی‌حساب و کتاب نداشت و چشم و گوش بسته دیدگاه‌ها و پیشنهادات افراد را هیچ‌گاه نمی‌پذیرفت و روی نظریات و گفته‌های دیگران به گونه‌ای مدبرانه اندیشه می‌کرد و آن را مورد بررسی و ارزیابی

۱. اسناد لانه جاسوسی امریکا، ش ۹، از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، این شماره به ارتباط بنی‌صدر با

قرار می‌داد و سنجیده تصمیم‌گیری می‌کرد، این جاسوس‌پروری‌ها و مهره‌تراشی‌ها در اطراف امام راه به جایی نبرد و در مسیر انقلاب و برنامه‌های امام نتوانست اختلالی پدید آورد. استکبار جهانی که از نفوذناپذیری، هوشیاری و استواری امام سخت اندیشناک شده بود، بر آن شد که در برابر امام به رهبرتراشی دست بزند و با ایجاد قطب‌های کاذب و پر و بال دادن به آنان، امام را از صحنه سیاسی ایران بیرون راند یا دست کم در برابر او چهره‌های معارض پدید آورد که موجب اختلاف و از میان رفتن اتحاد و انسجام شود. در این توطئه، سرویس جاسوسی امریکا، شاه، دربار، سلطنت‌طلبان و برخی احزاب و گروه‌های سیاسی مانند «جبهه ملی» نیز نقش بسزایی داشتند. در گزارش سولیوان به وزارت امور خارجه واشنگتن آمده است:

... تظاهرات صلح‌آمیزی که امروز در تاریخ ۱۰ دسامبر در تهران صورت گرفت، به وسیله رهبران مذهبی و نمایندگان بازار بسیج شده بودند. در هر حال ترتیبات لازم برای سازماندهی این تظاهرات و کسب تفاهم با مأمورین امنیتی دولت ایران توسط نمایندگان جبهه ملی صورت گرفت. در جریان تظاهرات به کریم سنجابی رهبر جبهه ملی ارج گذاشته شد و از طرف مردم استقبال خوبی از وی به عمل آمد.

اردشیر زاهدی که مذاکره‌کننده اصلی دولت برای برنامه راهپیمایی بود، در غروب آن روز به من گفت که تعدادی از افراد ما نیز در این تظاهرات شرکت کردند و سعی کردند که آن را به میانه‌روی بکشانند، وی همچنین متذکر شد که عده‌ای از میانه‌روها، به جای عکس خمینی، عکس شریعتمداری را حمل می‌کردند.

تمام اینها نشان‌دهنده همکاری بین دولت و رهبران میانه‌رو می‌باشد تا بدین ترتیب رهبران سیاسی میانه‌رو به جای خمینی کسب وجه کنند. این برای شاه تاکتیک خوبی است، اگر او متعاقبا، بخواهد با جبهه ملی به عنوان طرف اصلی برای تشکیل یک دولت ائتلافی مذاکره کند. پیش از این سناتور مصباح‌زاده در بحث درباره ضعف سیاسی جبهه ملی به ما گفته بود، در صورتی که خواسته شود کیهان می‌تواند در عرض چند هفته از اینها قهرمان ملی بسازد...

به طور خلاصه به نظر می‌رسد اقداماتی در دست است تا از طریق دستکاری در افکار عمومی جبهه ملی با زیرکی رهبری مخالفین را از دست خمینی بیرون آورد. شاه معتقد است که می‌تواند با جبهه ملی در مورد تشکیل یک سلطنت مبتنی بر قانون اساسی مذاکره کند ولی با خمینی هرگز...^۱

چنان که از این گزارش به دست می‌آید سازمان جاسوسی امریکا (سیا) دار و دسته دربار، عناصر «جبهه ملی» و سازشکارانی مانند سید کاظم شریعتمداری در یک صف ایستاده بودند و تلاش می‌کردند آرمان‌ها و اهداف مردم به پاخاسته ایران را - که سرنگونی نظام شاهنشاهی و به دست آوردن استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی بود - به بیراهه بکشانند. توطئه‌گران بر آن بودند انقلاب را به کژراهه‌ای ببرند که سیاست امریکا و شاه اقتضا می‌کند و با منافع آنان سازگاری دارد و برای این منظور ساختن رهبران کاذب در برابر رهبری امام از توطئه‌هایی بود که روی آن فعالیت گسترده‌ای صورت گرفت.

سرویس‌های جاسوسی و گروه‌ها و سازمان‌های فرصت‌طلب که از رخنه‌پذیری و تأثیرگیری امام به کلی نومید و سرخورده بودند، با شناخت از روحیات و اخلاقیات آقای منتظری و با آگاهی از ساده‌اندیشی‌ها، زودبآوری‌ها و تأثیرپذیری‌های او، دریافتند که می‌توانند نقشه‌ها و نیرنگ‌های خود را به دست او عملی کنند و با آلت دست قرار دادن او انقلاب اسلامی را آسیب‌پذیر سازند.

سرویس‌های جاسوسی روی آقای شریعتمداری و دکتر سنجابی، از سران «جبهه ملی»، برای مطرح کردن آنان به عنوان رهبران انقلاب به توطئه گسترده‌ای دست زدند و نه تنها

۱. همان، ش ۱۳، ص ۲، ۳. تکیه روی جمله‌ها از این نگارنده است.

روزنامه‌های ایران عکس و نام آن دو را برجسته می‌کردند و سخنان آنان را با آب و تاب منعکس می‌ساختند، بلکه مطبوعات غرب و منطقه که به سرویس‌های جاسوسی غربی وابستگی داشتند نیز کوشیدند که از این دو، چهره‌ای به عنوان رهبران انقلاب اسلامی بسازند و اندیشه‌ها را به سوی آنان بکشانند.^۱ لیکن در این ترفند هر چه بیشتر تلاش کردند کمتر نتیجه گرفتند. آگاهی و رشد سیاسی ملت ایران به پایه‌ای بود که این‌گونه ترفندها و توطئه‌ها راه به جایی نمی‌برد لیکن امریکا و عوامل آن یک لحظه از توطئه بر ضد انقلاب اسلامی، به ویژه توطئه نفوذ و رخنه باز نایستاد. در پی انتخاب بنی‌صدر به سمت رئیس جمهور، عوامل مستقیم و غیر مستقیم سیا و دیگر سرویس‌های جاسوسی گرد او حلقه زدند و کوشیدند به دست او انقلاب اسلامی ایران را به بیراهه بکشانند و با جوسازی‌ها و شایعه‌پراکنی‌ها وحدت ملت ایران را در هم شکنند و زمینه را برای از میان بردن انقلاب اسلامی فراهم سازند.^۲ ملت آگاه و روشن‌ضمیر ایران با آگاهی از نقشه‌ها و نیرنگ‌هایی که نفتخواران بین‌المللی بر آن بودند به دست بنی‌صدر در ایران پیاده کنند، بی‌درنگ به رویارویی با این توطئه برخاستند و با شعار:

ایران شیلی نمی‌شه

ابوالحسن پینوشه

به توطئه‌گران هشدار دادند که:

از امریکا بیزار است

ملت ایران بیدار است

ملت ایران با مقابله با توطئه‌های پی در پی امریکا و دیگر زورمداران بین‌المللی نشان داد که با همه نیرو از انقلاب اسلامی و آرمان‌های آن پاسداری می‌کند و هوشیارانه دشمن را ناکام و نومید می‌سازد.

۱. روزنامه *السیاسه* چاپ کویت در تاریخ ۱۱ ایلول ۱۹۷۸ همراه با چاپ عکس کریم سنجابی در صفحه اول از او به عنوان «زعیم المعارضة السیاسیه» (رهبر مخالفان سیاسی) یاد کرده است! مجله الکفاح عربی لبنان در پشت جلد عکس رنگی بزرگی از سید کاظم شریعتمداری به چاپ رسانیده و از قدرت و نفوذ او در میان اکثریت ملت ایران قلم زده است.

۲. در مورد ارتباط آقای بنی‌صدر با سازمان جاسوسی امریکا (سیا) به جلد ۹ اسناد لانه جاسوسی نگاه کنید.

در پی انتصاب آقای منتظری به قائم‌مقامی، از جانب مجلس خبرگان رهبری، دیدها و دیدگاه‌های سازمان‌های جاسوسی و تشکیلات جاسوس‌پروری و نفوذی به سوی او کشیده شد. افزون بر سرویس‌های جاسوسی، گروه‌ها و احزاب و عناصر ورشکسته سیاسی که از آرمان‌های مردمی بیزار بودند و از انقلاب اسلامی و امام دلی پرکین داشتند، رو به سوی او بردند و بیت او را لانه خود ساختند. پیش از هر گروه و سازمانی، منافقین بودند که با چهره‌های گوناگون و عناوین رنگارنگ به سوی او شتافتند و در بیت و اطراف او به مهره‌چینی پرداختند.

سرویس‌های جاسوسی و گروه‌ها و سازمان‌های فرصت‌طلب که از رخنه‌پذیری و تأثیرگیری امام به کلی نومید و سرخورده بودند، با شناخت از روحیات و اخلاقیات آقای منتظری و با آگاهی از ساده‌اندیشی‌ها، زودباوری‌ها و تأثیرپذیری‌های او، دریافتند که می‌توانند نقشه‌ها و نیرنگ‌های خود را به دست او عملی کنند و با آلت دست قرار دادن او انقلاب اسلامی را آسیب‌پذیر سازند و راه را برای سلطه مجدد خویش بر ایران هموار کنند.

این نقشه شیطانی استکبار جهانی و سازمان‌های جاسوسی و گروه‌های سیاسی در ایران، موضوعی نبود که از دید تیزبین امام پوشیده باشد. امام به درستی می‌دانست که سلطه‌جویان جهانی و فزون‌خواهان بین‌المللی، در برابر دگرگونی ژرف و شگرف ایران که منافع استعماری آنان را در منطقه و جهان با خطر جدی روبه‌رو کرده است آرام نمی‌مانند و دست روی دست نمی‌گذارند و در کنار توطئه‌های گوناگون مانند پرورش تروریست‌های خون‌آشامی به نام‌های «مجاهدین خلق»، «فرقان»، «فدایی خلق»، «کوموله»، «حزب خلق ترکمن»، «حزب خلق مسلمان» و... نیز همراه با به راه انداختن جنگ تحمیلی، تحریم اقتصادی، شایعه‌پراکنی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها، از شگرد شیطانی رخنه و نفوذ در بیت مقامات روحانی و مسئولان کشوری و لشگری غفلت نمی‌کنند و با تلاش‌های شبانه‌روزی و پیگیرانه می‌کوشند جاسوس‌های هفت‌خط خود را در آستین شخصیت‌ها پنهان کنند و به نام «اطراف‌ی» مقامات و مسئولان را در دام خویش افکنند و سخنان زهرآگین و نادرست خود را از زبان آن مقامات بازگو کنند و

توطئه‌های خویش را به دست آنان به اجرا درآورند.

در چنین شرایط حساسی اگر یک مقام مسئول با هوشیاری، ریزبینی و ژرف‌نگری اوضاع را زیر دید نداشته باشد و با حکمت و درایت توطئه‌ها را خنثی نسازد و ساده‌اندیشانه به سمپاشی‌ها و شایعه‌پراکنی‌ها و وسوسه‌های دشمن بها دهد، انقلاب و اسلام، استقلال ایران و نظام جمهوری اسلامی ضربه‌های جبران‌ناپذیری خواهد دید. از این رو امام از آغاز با برگزیدن آقای منتظری به قائم‌مقامی مخالف بود و آنگاه که بر خلاف نظر او آقای منتظری به قائم‌مقامی منصوب شد، امام در تاریخ ۱۳۶۲/۴/۲۲ پیامی داد که دغدغه و نگرانی او را از این انتخاب ناروا، به درستی نشان می‌داد:

... لازم است به رهبر محترم آتیه

یا شورای رهبری، تذکری برادرانه

و مخلصانه بدهم...: باید بدانید که

تبهکاران و جنایت‌پیشگان بیش از

هرکس چشم طمع به شما دوخته‌اند

و با اشخاص منحرف نفوذی در

بیوت شما، با چهره‌های صد در صد

اسلامی و انقلابی، ممکن است خدای

نخواستۀ فاجعه به بار آورند و با

یک عمل انحرافی نظام را به انحراف

کشانند و با دست شما به اسلام و

جمهوری اسلامی سیلی زنند. الله،

الله، در انتخاب اصحاب خود، الله،

الله، در تعجیل تصمیم‌گیری

خصوصاً در امور مهمه. و باید

بدانید و می‌دانید که انسان از

آقای منتظری ناخودآگاه و ساده‌لوحانه در خدمت این توطئه قرار گرفت و به شکل دست‌افزار سازمان و گروه‌های ضد انقلاب و سرویس‌های جاسوسی بین‌المللی درآمد که اگر هوشیاری، ژرف‌نگری و دوراندیشی امام نبود، استکبار جهانی می‌توانست به دست او ضربه‌های سنگین و جبران‌ناپذیری به اسلام، انقلاب اسلامی و استقلال ایران وارد کند.

اشتباه و خطا مأمون نیست، به مجرد احراز اشتباه و خطا از آن برگردید و اقرار به خطا کنید که آن [از] کمال انسانی است و توجیه و پافشاری در امر خطا نقص، و از شیطان است. در امور مهمه با کارشناسان مشورت کنید و جانب احتیاط را مراعات نمایید...^۱

واقعیت این است که در پی پیروزی انقلاب اسلامی، بزرگترین خطری که به نظر می‌رسید می‌تواند به اسلام، ایران، نظام و انقلاب اسلامی، آسیب جدی و ریشه‌ای وارد کند، خطر رخنه و نفوذ دشمنان در میان اطرافیان و یاران نزدیک شخصیت‌ها و مسئولان بود. و همین دغدغه و نگرانی بود که نگارنده را بر آن داشت در مقدمه کتاب *شریعتمداری در دادگاه تاریخ* چنین هشدار دهد:

... جریان شریعتمداری هشدار بزرگی است برای حوزه‌های علمیه، مجتهدان و عالمان متعهد که نیک بنگرند و راه‌های نفوذ دشمن را خوب بشناسند، به ویژه در این روزگاران که روحانیت اسلام به رهبری امام خمینی، عظیم‌ترین دگرگونی و تحول قرن را پدید آورد و گردونه زمان را به سود مستضعفان این مرز و بوم و سراسر جهان چرخاند که تاریخ را، انسان را و اندیشمندان جهان را به شگفتی واداشت و اکنون پس از این رویداد عظیم تاریخ و با توجه به خبری که بارها خبرگزاری‌ها منتشر کردند که «C.I.A» برای بررسی مجدد اسلام و وضعیت کشورهای اسلامی بودجه کلانی اختصاص داده است و با توجه به مجموع این قرائن و شواهد زنده، پس از این به طور وسیع و گسترده‌ای در اندیشه نفوذ در صفوف روحانیت هستند. آن هم در خط اول و مقدم جبهه، یعنی در کادرهای بالا، در میان مجتهدان و فقها، البته از قبل هم بیکار نبوده‌اند.

اکنون ژرف‌نگری بیشتری لازم است و جدا کردن ناخالصی‌ها و خائن‌های خادم‌نما از هر روز دیگر ضروری‌تر است، آنانی که شناخته شده‌اند و خط فکر و عملشان در عینیت دیده شده است، باید هر چه زودتر کنار گذاشته شوند و به جامعه معرفی گردند، تا در آینده شریعتمداری‌های مدرن‌تر! نداشته باشیم و نیروهای انقلاب هر روز درگیر

۱. صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۶.

مسائل داخلی نباشند...^۱

◆ دلالت صهیونیست‌ها و آقای منتظری

آقای منتظری به رغم هشدارها و تذکرات حکیمانه امام و اظهار نگرانی بسیاری از اشخاص دلسوز و متعهد از جریان‌هایی که در بیت او می‌گذشت، نه تنها در راه پاکسازی بیت خود از عناصر مرموز، منافق، و ناخالص گامی بر نداشت و کوششی نکرد، بلکه دست هادی هاشمی را که نسبت به سازمان منافقین سمپاتی داشت برای جلب عناصر وابسته به این گروهک به نام «تائبین!» و دیگر چهره‌ها، گروه‌ها و گروهک‌های وابسته به بیگانه و مخالف امام و انقلاب اسلامی کاملاً باز گذاشت و بیت خود را به پایگاه دگراندیشان، بدخواهان و توطئه‌گران بدل کرد و بدین‌گونه گام به گام از امام، نظام و انقلاب اسلامی فاصله گرفت. مهدی هاشمی در اعترافات خود یکی از نقشه‌های ضد انقلابی خویش را برای باز کردن پای عناصر مخالف انقلاب به بیت آقای منتظری چنین افشا می‌کند:

... ایجاد تسهیلات لازم جهت ملاقات نیروهای مسأله‌دار و معترض با آقا، چون دکتر پیمان و وابستگان به نهضت آزادی و مسامحه و موافقت با رفت و آمد افرادی چون ارمی [طلبه منافق تائب] در بیت آقا. (آقا هادی در این باره می‌گفت به نظر آقا چون این افراد [منافق] تائب هستند رفت و آمدشان بلا اشکال است...!)^۲

بی‌تردید سرویس‌های جاسوسی بین‌المللی که در میان این گروه‌ها و گروهک‌ها نفوذ داشتند و نیز به شیوه‌های دیگر، بیت آقای منتظری را در اختیار گرفتند و بر آن شدند که از آقای منتظری یک «انورسادات» مصری بسازند و به دست او انقلاب اسلامی ایران را به رفرمی پوچ، اسارت‌بار و در خدمت استعمار بدل کنند.

۱. شریعتمداری در *داگاه تاریخ*، چاپ سوم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۱، ص ۱۳.

۲. رنجنامه حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حاج سید احمد خمینی به آقای منتظری، ص ۴۷.

آقای منتظری ناخودآگاه و ساده‌لوحانه در خدمت این توطئه قرار گرفت و به شکل دست‌افزار سازمان و گروه‌های ضد انقلاب و سرویس‌های جاسوسی بین‌المللی درآمد که اگر هوشیاری، ژرف‌نگری و دوراندیشی امام نبود، استکبار جهانی می‌توانست به دست او ضربه‌های سنگین و جبران‌ناپذیری به اسلام، انقلاب اسلامی و استقلال ایران وارد کند و امریکای جهانخوار را که ملت ایران با دادن هزاران شهید از ایران بیرون رانده بود، بار دیگر بر کرده ملت ایران سوار کند و ایران را به شکنجه‌گاهی مخوف و زندانی خفقان‌بار بدل سازد. سرویس‌های جاسوسی برای نفوذ در بیت آقای منتظری و اجرای نقشه‌ها و نیرنگ‌های شیطانی و استعماری جهانخواران به دست او، یک سلسله برنامه‌هایی را تدارک دیدند و طرح‌های گوناگونی به کار گرفتند.



یکی از جاسوس‌های خطرناک، دبیرینه و ورزیده امریکا و صهیونیست به نام منوچهر قربانی‌فر از مهره‌هایی بود که در بیت آقای منتظری نفوذ ویژه‌ای داشت و بافته‌ها و ساخته‌های سیا و موساد را زیرکانه به او تلقین می‌کرد.

منوچهر قربانی‌فر پیش از پیروزی انقلاب اسلامی تا سقوط رژیم پهلوی در ایران عضو

باشگاه ورزشی شاهنشاهی بود. روز فرار شاه از ایران در ۱۶ دی ماه ۱۳۵۷ نامبرده از مهره‌هایی بود که در هواپیمای جت اختصاصی حضور داشت و شاه را تا قاهره همراهی کرد. در سال ۱۳۵۸ با شماری از پرسنل مهمات‌سازی سازمان صنایع دفاع ارتباط برقرار کرد و از آنها برای یک سلسله عملیات تروریستی و تخریب در ایران کمک خواست. او در سال ۱۳۵۹ در یک گروه نظامی تروریستی در خوزستان فعالیت داشت که از جانب نیروهای امنیتی ایران شناخته و دستگیر شد. نظامیان دستگیر شده در بازجویی‌های خود اعتراف کردند که نامبرده آنان را در «اسرائیل» آموزش عملیات تخریبی و تروریستی داده است. این گروه همچنین اعتراف کردند که به وسیله او ملاقات‌هایی با دکتر ابراهیم یزدی، رهبر «نهضت آزادی» داشته‌اند!

نامبرده پس از آزادی از زندان، بار دیگر به توطئه براندازی و تروریستی بر ضد نظام جمهوری اسلامی ادامه داد. در جریان کودتای نوژه او رئیس شاخه پشتیبانی کودتاچیان بود و تنها یک قلم از کمک او به کودتاگران یک میلیارد ریال پول نقدی بود که از جانب امریکا و انگلیس در اختیار او قرار گرفت و او آن مبلغ را در اختیار ستاد کودتا در ایران قرار داد. ستوان ناصر رکنی در بازجویی خود اعتراف می‌کند:

... مبلغ یکصد میلیون و سیصد هزار تومان در دو نوبت گرفتم و به منوچهر قربانی فر دادم. مبلغ صد هزار تومان به تیمسار مهدیون دادم. مبلغ یکصد و بیست هزار تومان به نعمتی دادم...^۱

منوچهر قربانی فر بنا بر اعتراف خویش، نقشه ترور حضرت امام(س)، وزیر دفاع و رئیس ستاد ارتش آن روز را در دست اجرا داشته و سلاح مجهز به صدا خفه‌کن و دوربین‌دار در اختیار داشته است.

بنا بر «گزارش کمیسیون تاور» پیرامون «ایران - کنترا» قربانی فر از مأموران زبردست سیا

و موساد بوده^۱ که در جریان آمدن مک فارلین به تهران نقش مؤثری ایفا کرده است. در جای جای این گزارش از او یاد شده و به وابستگی او به دستگاه‌های جاسوسی بین‌المللی اذعان کرده است.^۲



یکی از جاسوس‌های خطرناک، دیرینه و ورزیده امریکا و صهیونیست به نام منوچهر قربانی فر از مهره‌هایی بود که در بیت آقای منتظری نفوذ ویژه‌ای داشت و بافته‌ها و ساخته‌های سیا و موساد را زیرکانه به او تلقین می‌کرد.



دونالد رگان رئیس ستاد کاخ سفید در زمان حکومت رونالد ریگان که یکی از کسانی است که بر اثر رسوایی جریان مک فارلین مقام و منصب خود را از دست می‌دهد، در خاطرات خود تحت عنوان در کاخ سفید چه گذشت در خصوص منوچهر قربانی فر می‌نویسد:

تا جایی که می‌دانم، مشاوران امنیت ملی کاخ سفید (ابتدا مک فارلین و بعد پویند کستر) فقط مسائل کلی را با ریگان در میان

می‌نهادند و از جمله به او گفته بودند مشغول مذاکره با اسرائیلی‌ها هستند که با بعضی ایرانی‌ها ارتباط دارند... یکی از این ایرانی‌ها که نامش بعداً در جریان بازجویی‌ها مطرح شد، شخصی بود به نام منوچهر قربانی فر که سابقه‌ای مشکوک داشت و ظاهراً در زمینه دلالی اسلحه فعالیت می‌کرد.^۳

قربانی فر قبلاً در سال ۱۹۸۴ / ۱۳۶۲ به سیا گزارش داده بود که یک تیم تروریست از

۱. بنا بر آنچه در این گزارش آمده است: «اولین تماس سازمان سیا با قربانی فر در ژانویه ۱۹۸۰ از طریق یک سازمان اطلاعاتی اروپایی» بوده است. گزارش کمیسیون تاور، ج ۱، ص ۴۴.
۲. همان، ج ۱، ص ۳۸، ۴۶، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۷۶ و دیگر صفحات.
۳. دونالد رگان، در کاخ سفید چه گذشت، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، البرز، ۱۳۶۹، ص ۳۸.

خاورمیانه وارد امریکا شده است و قصد دارد پرزیدنت ریگان را ترور کند.

همچنین مرگان در خصوص ارتباط قربانی‌فر با مک فارلین و پویند کستر می‌نویسد:

ضمنا باید بگویم، مک فارلین بعد از اولین ملاقاتش با قربانی‌فر در لندن که طی ماه دسامبر ۱۹۸۵ / ۱۳۶۳ صورت گرفت، چون او را فردی غیر قابل اعتماد تشخیص داد تصمیم گرفت از همکاری با وی صرف نظر کند، ولی بعدا که مک فارلین از سمت مشاور امنیت ملی کاخ سفید کنار رفت، پویند کستر در مقام جانشین او به دلیل اشتیاق فراوانش به عملیات پنهانی دنباله کار را گرفت و از سرهنگ اولیور نورث خواست تا راهی برای ادامه برنامه پیدا کند.^۱

این جاسوس هزار چهره و وابسته به سرویس‌های جاسوسی سیا و موساد، بنا بر آنچه در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری آمده است با اطرافی‌های نامبرده سر و سری داشته و خبرهایی به آقای منتظری می‌داده و نامه‌هایی در اختیار او می‌گذاشته است.^۲

بی‌تردید منوچهر قربانی‌فر، نه نخستین و نه واپسین عامل نفوذی سیا و موساد در بیت آقای منتظری می‌باشد. سرویس‌های جاسوسی از آن روزی که آقای منتظری به قائم‌مقامی برگزیده شد، مهره‌های خود را برای نفوذ و رخنه در بیت او بسیج کردند و در میان «اطرافیان» او گماردند و توطئه مرموزانه خود را در راه دور کردن او از امام و انقلاب اسلامی، زیرکانه و شیطنت‌آمیز دنبال کردند و او را به کژراهه کشانیدند و او را به گونه‌ای شستشوی مغزی دادند که باور کرد همه مسئولان نظام جمهوری اسلامی، همه عالمان دینی و دوستان دیرینه و علاقه‌مندان روحانی و حتی شخص امام به بیراهه می‌روند، از انقلاب و اسلام فاصله گرفته‌اند، نادرست رفتار می‌کنند، ناحق تصمیم می‌گیرند و ناروا سخن می‌گویند. تنها اطرافی‌های او - به ویژه هادی و مهدی - درست می‌فهمند، درستکارند، باتقوایند، دلسوز انقلاب و اسلام‌اند، طبق

۱. همان، ص ۳۸، ۳۹.

۲. و این اخبار و اطلاعات شبیه همان اخبار و اطلاعاتی بود که رگان در خاطراتش گفته بود که قربانی‌فر به سازمان

سیا گزارش داد که یک تیم تروریست از خاورمیانه قصد ترور ریگان را دارد.

موازین اسلامی آدم می‌کشند، طبق اصول انسانی آتش‌افروزی می‌کنند، برای خدا خون می‌ریزند! برای پاسداری از انقلاب اسلامی آتش فتنه و اختلاف را در افغانستان و برخی دیگر از کشورها در میان مردم مظلوم شیعه شعله‌ور می‌سازند و برای نجات ایران از مشکلات و نابسامانی‌ها از امام تا دیگر مقامات روحانی و سیاسی و مسئولان کشوری و لشگری بایستی در برابر این دو برادر برگزیده خدا!! تسلیم شوند و سرنوشت کشور را به دست آنان بسپارند! اینجا بود که به امام نوشت:

... من سید مهدی را از وقتی که بچه بود و با مرحوم محمد هم‌بحث و به درس مکاسب من می‌آمد می‌شناختم و پدرش استاد من بود و برادرش داماد من است. من تمام خصوصیات او را می‌دانم. او مردی است مخلص اسلام و انقلاب و حتی شخص حضرت عالی. هم خوش‌استعداد و خوش‌درک است و هم خوب صحبت می‌کند و خوب می‌نویسد و در عقل و تدبیر و مدیریت به مراتب از رئیس سپاه و وزیر اطلاعات، با همه کمالاتشان بهتر است. و در تعهد و تقوی هم از آنان کمتر نیست...^۱

آنگاه که جاسوسان زبردست، ورزیده و تربیت‌شده‌ای مانند منوچهر قربانی‌فر، منافقان تائب یا منافقانی که با نام و عنوان دیگری بازیگر صحنه‌اند، گروه‌ها و سازمان‌های مرموز و بیگانه از خدا و خلق در بیت آقای منتظری حرف اول را بزنند و مهدی هاشمی معلوم‌الحال و برادر او «جامع همه کمالات» و در عقل و تدبیر و مدیریت سرآمد مسئولان کشور پنداشته شوند طبیعی است که امام از دید جناب آقای منتظری «شاه و اطلاعات، ساواک شاه»!! شمرده شود و او در مقام رودربایستی به امام بنویسد:

... شنیده شد فرموده‌اید فلانی مرا شاه و اطلاعات مرا ساواک شاه فرض کرده است البته حضرت عالی را شاه فرض نمی‌کنم [!] ولی جنایات اطلاعات شما و زندان‌های شما روی شاه و ساواک را سفید کرده است. من این جمله را با اطلاع دقیق می‌گویم...^۲

۱. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۱۱۶۱.

۲. همان.

بعید نیست که اطلاع دقیق آقای منتظری از کانال قربانی فر و جاسوس‌های نفوذی در بیت به دست آمده باشد، یعنی جاسوس‌هایی که حتی برای اربابان خود نیز در حد یک خبرچین بی‌ارزش، مطرح بودند و همان‌طوری که دونالد رگان در خاطراتش می‌نویسد:

سازمان سیا گزارش قربانی فر در مورد ترور ریگان را به قدری مهم تلقی کرده بود که اصلا حاضر نشد آن را جدی بگیرد.

اما چه شد که آقای منتظری به اخبار چنین عنصری به عنوان منابع خبری خود اعتماد می‌کند و این اخبار آن قدر برایش یقین‌آور می‌شود که از آن در چند جای خاطرات خود یاد می‌کند؟ آقای منتظری در مورد دیگری از قربانی فر به عنوان منبع اطلاعاتی خود نام می‌برد:

... ظاهرا مسأله برکنار کردن من از مدت‌ها قبل مطرح بوده ولی من بی‌اطلاع بوده‌ام و شواهدی بر این امر گواه است. از جمله چنان که در جریان مک فارلین به آن اشاره شد آقای قربانی فر به آقای امید گفته بود تصمیم دارند فلانی را برکنار کنند...^۱

جالب اینجاست، این خبری که قربانی فر در مورد برکناری آقای منتظری می‌سازد و تحویل او می‌دهد و او را از خود بی‌خود می‌کند شبیه همان اخباری است که برای موساد و سازمان سیا می‌ساخت تا خود را به عنوان

عنصری مهم و مطلع قالب نماید. اگر چه مأموران سیا مدعی هستند که فریب اخبار مهم این عنصر خبرچین را نخورده و به آن بهایی نمی‌دادند اما آقای منتظری بخش اعظمی از سرنوشت انقلاب اسلامی و مقابله با نظام جمهوری اسلامی و آرمان‌های امام خمینی(ره) را به این اخبار



منوچهر قربانی فر بنا بر اعتراف خویش، نقشه ترور حضرت امام(س)، وزیر دفاع و رئیس ستاد ارتش آن روز را در دست اجرا داشته و سلاح مجهز به صدا خفه‌کن و دوربین‌دار در اختیار داشته است.

گره می‌زند. از طرف دیگر آیا آقای منتظری و پیروان مرام و مشرب او هیچ‌گاه از خود پرسیدند قربانی فر این جاسوس «اسرائیل» و امریکا با آقای امید نجف‌آبادی که آقای منتظری برای اعدامش، از نظام کینه به دل می‌گیرد از کجا و چگونه ارتباط داشته که تا این حد به او نزدیک بوده و خبرهای به اصطلاح پشت پرده را در اختیار او قرار می‌داده است؟ ثانیاً انگیزه قربانی فر از این اخبار «دست اول»! که «تصمیم دارند فلانی را برکنار کنند» چه بوده و چه بهره‌ای خواسته است از آن بگیرد؟! آیا «اسرائیل» و امریکا و جاسوس‌های آنان از روی دلسوزی برای آقای منتظری این‌گونه اطلاعات را در اختیار او قرار می‌دادند؟! یا با این‌گونه خبرسازی و دروغ‌پردازی بر آن بوده‌اند که ذهنیت او را نسبت به امام و مسئولان نظام جمهوری اسلامی تشدید کنند؟! و او را تا آن پایه شستشوی مغزی دهند که باور کند:

... در این روزهای آخر معلوم شد کسانی به فکر بوده‌اند که مرحوم امام را وادار کنند

آقای حاج احمد آقا را برای بعد از خود تعیین کنند...^۱

◆ منابع موثق!! آقای منتظری

در کتاب خاطرات منسوب به نامبرده در مورد خبرها و اطلاعات نادرست و خلاف واقعی که آورده شده است، در بیشتر موارد، منبع و مأخذی بازگو نگردیده و از شخص یا اشخاصی که خبرهای دروغ را به او داده‌اند نام و نشانی به میان نیامده است. در غالب موارد با جمله‌های «شنیدم»، «گفتند»، «گفته شد»، «به من خبر رسید»، «نقل می‌کنند»، «یکی از آقایان می‌گفت»، «بنابر اطلاع به دست آمده»، «خبر دقیق»، «خبر موثق» و... تلاش شده است به دروغ‌پردازی‌ها و نارواگویی‌هایی که می‌تواند امام، انقلاب، شخصیت‌های انقلابی و مردان الهی را به زیر سؤال برد، رنگ و واقعیت داده شود و راست و درست وانمود گردد.

کسانی که کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری را مطالعه و بررسی کرده‌اند، پیوسته این

پرسش برای آنان مطرح است که اخبار و اطلاعات رسیده به او از چه منابع و مقاماتی بوده که از نظر او «وحی منزل» به شمار می‌آمده و کوچک‌ترین تردیدی در نادرستی آن نداشته است؟! منابع خبری نامبرده از چه ویژگی‌هایی برخوردار بوده‌اند که تا این پایه مورد اطمینان و «وثوق» او بوده‌اند که او آنان را حتی از امام، علمای بزرگ اسلامی، اساتید و مدرسین حوزه‌های علمیه و رادمردان روحانی، موثق‌تر، راستگوتر، درستکارتر و امانت‌دارتر می‌پنداشته و گفته‌ها و بافته‌های آنان را چشم و گوش بسته می‌پذیرفته و طبق آن از خود واکنش نشان می‌داده و حتی در خاطرات خود - اگر به

راستی از او باشد - آن را با آب و تاب بازگو کرده است؟ اما از آنجا که ماه برای همیشه پشت ابر نمی‌ماند و نادرستی‌ها و کژروی‌ها عاقبت به رسوایی کشیده می‌شود، در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری نیز می‌بینیم سرانجام این راز سربسته از زبان نامبرده فاش می‌گردد و در پرسش پاسخ بالا، آقای منتظری «منبع موثق» و مورد اطمینان خود را که یکی از جاسوس‌های ورزیده،

این جریان فاجعه‌بار که آقای منتظری آن شاگرد و یار دیرینه امام را آن‌گونه به رویارویی با او کشاند و به مقابله با انقلاب اسلامی واداشت، نمی‌توانست بدون توطئه گسترده و سنجیده سازمان‌های جاسوسی بین‌المللی اجرا شود.

دوره دیده و کارآزموده سیا و موساد به نام منوچهر قربانی‌فر می‌باشد برملا می‌کند و بر همگان روشن می‌سازد که اخبار و اطلاعات خود را از چه «منبع موثقی» می‌گرفته و چه شاهدان عادل، صادق و درستکاری در کنار خود داشته و دارد!! ما هرگز بر این باور نیستیم همه اطلاعاتی را که در کتاب خاطرات آمده از قربانی‌فر گرفته شده است، لیکن این واقعیت را پیش از آنکه آقای منتظری نام قربانی‌فر را فاش سازد، می‌دانستیم که دست‌های پنهان مرموزی در کار است و شبکه حاکم در بیت او تنها به گروهک و گروهک‌های درون‌مرزی

وابستگی ندارد.

این جریان فاجعه‌بار که آقای منتظری آن شاگرد و یار دیرینه امام را آن‌گونه به رویارویی با او کشاند و به مقابله با انقلاب اسلامی واداشت، نمی‌توانست بدون توطئه گسترده و سنجیده سازمان‌های جاسوسی بین‌المللی اجرا شود. این سرویس‌های جاسوسی هستند که می‌توانند از قدرت‌طلبی‌ها، شهرت‌پرستی‌ها و خودخواهی‌های یار دیرینه جمال عبدالناصر (انورسادات) بهره‌برداری کنند و به دست او انقلاب مصر را به مسلخ ببرند و این قربانی‌فرها هستند که می‌توانند امام را، علمای اسلام را، شاگردان و دوستان دیرینه آقای منتظری را و در یک کلام همه وفاداران به انقلاب اسلامی را از دید آقای منتظری، معاند، مخالف، دشمن، توطئه‌گر و... بنمایانند و او را یکباره یا گام به گام از انقلاب، مردم و آرمان‌های مردمی دور سازند و به گونه‌ای دگرگونی در او پدید آورند که گفته‌ها و گزارش‌های عناصر ضد انقلاب، جاسوس، منافق و لیبرال‌های روشنفکر مآب را «وحی منزل» پندارد و نظریات و پیشنهادات دلسوزانه امام و یاران او را نادرست و آمیخته با دروغ و تهمت و توطئه بداند. امام، آن انسان وارسته و از خودرسته را تکذیب کند و سرسپردگان دیروز به ساواک و توطئه‌گران خودپرست و قدرت‌طلب امروز را «جامع همه کمالات» ببیند و در راه آنان اگر قدرت و توان داشت «قیصریه‌ای را به آتش بکشد» و به امام و انقلاب و ملت پشت کند و آب به آسیاب دشمن بریزد.

در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری در مورد دیگری نیز از منوچهر قربانی‌فر یاد شده و از ارتباط او با آقای منتظری و بیت او چنین پرده برداشته است:

... آقای قربانی‌فر دو نامه به آقای کنگرلو می‌نویسد که یکی ده صفحه و دیگری نوزده صفحه بود و فتوکپی آن را خود آقای قربانی‌فر به عنوان اینکه من قائم‌مقام رهبری هستم، به وسیله مرحوم آقای امید نجف‌آبادی برای من فرستاد و در واقع با نوشتن این دو نامه جریان را لو داد. چون آقای محسن کنگرلو به وعده‌هایی که به او داده بود، عمل نکرده بود. البته محسن کنگرلو هم یک واسطه بود. بعد از اینکه این

نامه‌ها دست من رسید تازه فهمیدم که یک چنین جریان و قرارداد و ارتباطی بوده است

و مک فارلین و هیأت امریکایی با قربانی‌فر به تهران آمده‌اند و سلاح آورده‌اند...^۱

این گزارش و گزارش قبلی مبنی بر اینکه «آقای قربانی‌فر به آقای امید گفته بود تصمیم دارند فلانی را برکنار کنند!» این واقعیت را بیش از پیش آشکار می‌سازد که قربانی‌فر، این دست‌پرورده دستگاه جاسوس‌پرور سیا و موساد، یکی از مأموریت‌هایی را که دنبال می‌کرده است، پدید آوردن ذهنیت برای آقای منتظری نسبت به امام و نظام جمهوری اسلامی و ایجاد اختلاف میان او و مقامات مسئول کشور بوده است و او این مأموریت را ماهرانه به انجام رسانیده و توانسته است آقای منتظری را نه تنها از امام و نظام جدا کند، بلکه او را به رویارویی و اختلاف با نظام وادارد. گمانه‌زنی و گوشزد به اینکه «تصمیم دارند او را برکنار کنند!» و نیز فاش کردن سفر مک فارلین به ایران نزد آقای منتظری، از شگردهای آن جاسوس زبردست بوده است که در واقع به یک کرشمه چند کار کرده است:

نخست اینکه اطمینان آقای منتظری را نسبت به خود بیش از پیش جلب کرده است و خود را از دلسوزان مطلع بیت او نمایانده است.

دوم اینکه به او چنین القا کرده است که مسئولان نظام نه تنها با او همراه، یکرنگ و صادق نیستند و طرح‌ها و برنامه‌ها، گفتگوها، رفت و آمدها، قرار مدارها و عملکردهای خود را از او پنهان می‌دارند بلکه حتی توطئه حذف او را از قدرت دنبال می‌کنند و برآنند او را به کلی از صحنه کنار بزنند.

سوم اینکه با این ترفند او را به رویارویی، پرخاش و اعتراض بر ضد مسئولان نظام برانگیخت تا جو را هر چه بیشتر به تشنج، ناآرامی، بی‌اعتمادی و انتقام‌جویی بکشانند.

او از آقای منتظری به درستی شناخت داشت و می‌دانست که اگر دریابد مقامات مسئول نظام جمهوری اسلامی، بدون اطلاع او کاری صورت داده‌اند، تحمل نمی‌کند و بر ضد آنان به

جوسازی دست می‌زند، چنان که خود او در مورد جریان مک فارلین اذعان کرده است:

... بعد آقای هاشمی رفسنجانی که پیش من آمد، من به او اعتراض کردم که چرا قضیه مک فارلین را به من نگفتید (!) خیلی تعجب کرد و گفت شما این قضیه را از کجا فهمیدید؟ گفتم از هر کجا فهمیدم، چرا این قضیه را به من نگفتید؟ گفت قصد داشتیم این قضیه را بعداً به شما بگوییم. بالاخره من اعتراض کردم که چرا خودسرانه این کارها را می‌کنید؟!...^۱

اظهارات بالا از کسی که پس از برکناری از قائم‌مقام رهبری شعار قانون‌گرایی سر داده است در خور توجه است. او به آقای هاشمی اعتراض دارد که «چرا خودسرانه این کارها را می‌کنید» بدون آنکه یک لحظه از خود بپرسد که طبق کدام یک از مواد قانون بایستی هر برنامه و طرح و نقشه‌ای که دولت در دست اجرا دارد با او در میان بگذارد؟! در نظامی که رهبری آگاه و خردمند (امام خمینی) همانند مرزبان همیشه بیدار اوضاع را زیر نظر دارد، نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی بر عملکرد دولت اشراف دارند، شورای نگهبان مراقب رفتار و کردار دولت و مجلس است، قائم‌مقام محترم که برای روز مبدا تعیین شده و قاعدتاً در زمان حیات رهبر هیچ مسئولیت اجرایی و اداری در نظام جمهوری اسلامی ندارد، روی چه مجوزی خود را ذی‌حق می‌داند که در هر کاری دخالت کند و از همه امور سر در بیاورد؟ و اگر نسبت به کاری از پیش اطلاع نیافت باید به اعتراض برخیزد که «چرا خودسرانه این کارها را می‌کنید»!!!

این‌گونه دیدگاه‌ها و انتظارات نامعقول و غیر قانونی بود که آقای منتظری را آسیب‌پذیر ساخت و از جانب او ضربه‌های سنگینی بر انقلاب و نظام جمهوری اسلامی وارد کرد و امور را به بن‌بست کشانید و خطر را تا آن پایه جدی و سنگین کرد که امام را به برکناری او از قائم‌مقامی ناگزیر ساخت.

آقای منتظری در پی انتصاب به قائم‌مقامی از جانب مجلس خبرگان تا آن پایه قدر و قیمت و

۱. همان. تکیه روی جمله‌ها از این نگارنده است.

مقام و موقعیت خود را بالا می‌دید و خود را ذی‌حق در دخالت در همه امور مملکت می‌دانست که انتظار داشت نه تنها مسئولان نظام جمهوری اسلامی، بلکه حتی شخص امام نیز با اجازه او تصمیم‌گیری کنند و به رتق و فتق امور بپردازند. او به خود حق می‌داد که در همه امور دخالت کند و به همه مقامات مسئول امر و نهی کند!

سرویس‌های اطلاعاتی و جاسوسی استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی با شناخت از این روحیه و خصلت او تلاش می‌کردند که پیوسته یک سلسله اطلاعات دروغ و راستی که می‌توانست او را علیه نظام و امام خشمگین سازد و بر ضد آنان بشوراند، به او برسانند و او را به خشم آورند و به اعتراض و پرخاش علیه نظام وادارند.

منوچهر قربانی‌فر آنگاه که مأموریت نزدیک کردن ایران به امریکا و رژیم صهیونیستی را - طبق برنامه‌ریزی سیا و موساد - دنبال می‌کرد، هیچ‌گاه اطلاعاتی به آقای منتظری نداد و جریان آمدن مک‌فارلین به ایران را افشا نکرد، لیکن آن روز که امام این توطئه را خنثی و نقشه شوم امریکا و رژیم صهیونیستی را نقش بر آب کرد، برای ضربه زدن به انقلاب اسلامی و بی‌اعتبار کردن شخصیت و موقعیت نظام جمهوری اسلامی و انتقام از امام جریان را به بهانه اینکه «آقای محسن کنگرلو به وعده‌هایی که داده بود عمل نکرده بود» برای آقای منتظری بر ملا کرد تا او را به نامه‌پراکنی، سخنرانی و جار و جنجال وادارد و بدین‌گونه برای ملت ایران نسبت به مقامات مسئول کشور ذهنیت پدید آورد و به اعتبار نظام آسیب برساند.

آقای منتظری گزارش قربانی‌فر به امید نجف‌آبادی را مبنی بر اینکه «تصمیم دارند فلانی را برکنار کنند» دستاویز قرار داده که بیگانگان در کنار زدن او از قائم‌مقامی بی‌تأثیر نبوده‌اند! او به دنبال این ادعا چنین می‌آورد:

... نظیر همین مطلب را آقای ایروانی و کیمیایی که از طرف مرکز جهانی علوم اسلامی به کشور سیرالئون رفته بودند، نقل می‌کردند که در مراسم سالگرد انقلاب اسلامی بیست و دوم بهمن ۱۳۶۷ در مجلس جشنی که از طرف سفارت جمهوری اسلامی برپا شده بود سفیر فلسطین در سیرالئون به ایشان می‌گوید به زودی آقای منتظری را از

قائم‌مقامی بر کنار می‌کنند و بعد از این سؤال که آیا تحلیل می‌کنید یا خبر دارید سفیر فلسطین می‌گوید ما خبر دقیق داریم که به زودی این کار انجام خواهد گرفت. جالب است بدانیم که همین سفیر فلسطین قبل از قطعنامه توسط امام خمینی (ره) به سفیر ما در سیرالئون گفته بود که کار جنگ تمام است و به زودی امام خمینی قطعنامه را خواهد پذیرفت...^۱

اولا آنچه در بالا از زبان نامبردگان یا سفیر ایران در سیرالئون آمده است، روشن نیست که

تا چه پایه‌ای با واقعیت همراه است، چه بسا این خبر از زبان سفیر فلسطین در سیرالئون نیز ساختگی و عاری از واقعیت باشد و یا نامبردگان نیز همانند شمار دیگری از کسانی که نامشان در کتاب خاطرات آمده است این ادعا را دروغ محض و عاری از صحت اعلام کنند.

کسانی که خاطرات منسوب به آقای منتظری را مطالعه کرده‌اند تقریباً اتفاق نظر دارند که در این کتاب از زبان این و آن دروغ‌های فراوانی آمده است.

ثانیا موضع‌گیری‌های ضد ارزشی و جوسازی‌های ناهنجار آقای منتظری در آن روزها که با سخنرانی‌ها و نامه‌پراکنی‌ها صورت می‌گرفت هر عنصر

آقای منتظری در پی انتصاب به قائم‌مقامی از جانب مجلس خبرگان تا آن پایه قدر و قیمت و مقام و موقعیت خود را بالا می‌دید و خود را ذی‌حق در دخالت در همه امور مملکت می‌دانست که انتظار داشت نه تنها مسئولان نظام جمهوری اسلامی، بلکه حتی شخص امام نیز با اجازه او اعلامیه صادر کرده یا به رتق و فتق امور بپردازد. او به خود حق می‌داد که در همه امور دخالت کند و به همه مقامات مسئول امر و نهی کند!

کندذهن و جامدالفکری را به این واقعیت واقف می‌ساخت که نامبرده از راه، مرام و مسیر انقلاب اسلامی منحرف شده و نظام جمهوری اسلامی جز کنار گذاشتن او گزیر و گریزی ندارد. بنابراین طبیعی است که سازمان‌های جاسوسی، ناظران سیاسی و سیاستمداران حرفه‌ای جهان که اوضاع ایران را زیر ذره‌بین داشتند به درستی پیش‌بینی کنند که آقای منتظری به زودی کنار گذاشته خواهد شد.

وقتی در خود ایران ملت مسلمان ما هر لحظه در انتظار چنین واقعه‌ای بودند، حدس زدن آن توسط نخبگان سیاسی، کار خارق‌العاده‌ای نبود. شاید این تنها آقای منتظری بود که به دلیل بسته بودن فضای اطلاعاتی‌اش توسط عناصر شناخته شده بیت و دفتر، هیچ‌گاه نخواست باور کند که در اطرافش اتفاقات مهمی در حال وقوع است. او آن‌قدر به این فضای بسته و منحرف اطلاعاتی دل بسته بود و آن‌قدر اخبار و اطلاعات آنها را وحی منزل می‌دید که وقتی با مسأله حفظ مصلحت نظام روبه‌رو شد، ناباورانه همه چیز را به پای تمایلات خانوادگی، گروهی و جریانی ریخت و لحظه‌ای هم به خود تردید راه نداد که حساب کند بین اخبار و اطلاعات عناصری چون منوچهر قربانی‌فر و دیگران با اخبار و اطلاعات دوستداران نظام، کدامیک مورد اعتماد است!

از زبان آقای منتظری در کتاب خاطرات در چند مورد آمده است که از لحن تند امام در برخی پیام‌ها درمی‌یافتم که به من و دفتر من اشاره دارند. جایی که آقای منتظری اذعان دارد که:

... من وقتی این قبیل نامه‌ها و لحن تند امام را دیدم فهمیدم که به زودی تصمیماتی

در باره من گرفته خواهد شد...^۱

آیا جاسوس‌های زبردستی مانند منوچهر قربانی‌فر یا یک سیاستمدار خارجی نمی‌توانست

این نکته را دریابد و آن را پیش‌بینی کند؟

بنابراین آنچه در خاطرات منسوب به آقای منتظری از زبان قربانی فر یا سفیر فلسطینی آمده است اگر حتی صحت هم داشته باشد، جز پیش‌بینی و گمانه‌زنی، علت و سبب دیگری نمی‌تواند داشته باشد.

ثالثاً باید دانست که بلوف زدن از شیوه‌ها و شگردهای سیاستمدارانی است که همیشه برآند خود را از اوضاع جهانی آگاه و مطلع وانمود کنند. از این رو، در محافل سیاسی و در گفتگوهای خودمانی با دیپلمات‌ها و سیاستمداران دیگر کشورها با یک سلسله غیب‌گویی‌هایی که ریشه در گمانه‌زنی‌ها و پیش‌بینی‌ها دارد، می‌کوشند که خود را سیاستمدارانی باتجربه و مطلع بنمایانند و پرستیژی به دست آورند. بسیاری از این سفیران و دیپلمات‌ها در گفتگوهای خودمانی و گاه رسمی با مسئولان و مقامات ایرانی بارها از حمله قریب‌الوقوع امریکا به ایران خبر داده‌اند و وانمود کرده‌اند طبق خبرهایی که از پشت پرده دارند این حمله اجتناب‌ناپذیر است، لیکن می‌بینیم که آن اظهار نظرها از روی گمانه‌زنی‌ها بوده یا مأمور بوده‌اند که جنگ روانی علیه ایران را بدین‌گونه تشدید کنند.

رابعا از آقای منتظری و شبکه حاکم در بیت او باید پرسید کدام قدرت خارجی که چشم طمع به منابع سرشار نفتی و دیگر ذخایر ملی ایران دارد از رهبری آقای منتظری ممکن است بیمناک و ناخشنود باشد و توطئه‌ای در راه کنار زدن او به کار بگیرد؟ آیا جز این است که بیت آقای منتظری در دست سرویس‌های جاسوسی بیگانگان به پایگاه عناصر ضد انقلاب تبدیل شده و او تا آن پایه اغفال شده که دشمن را دوست و دوست را دشمن می‌بیند؟ و به آسانی می‌توان او را به هر سویی که سیاست نفتخواران بین‌المللی اقتضا می‌کند کشاند و از او بهره‌برداری کرد؟ آیا جاسوس‌های حرفه‌ای مانند منوچهر قربانی فر در بیت او نفوذ داشتند و او را کنترل و هدایت نمی‌کردند؟ آیا منافقین و لیبرال‌ها و دیگر عناصر وابسته به دستگاه‌های اطلاعاتی و جاسوسی بیگانگان از بیت او به عنوان یک پایگاه و سکوی پرش بهره‌برداری نمی‌کردند و نمی‌کنند؟ آیا آنان رهبری بهتر از آقای منتظری می‌توانند بیابند که ناخودآگاه سخنگو و بلندگوی دشمنان اسلام و ملت ایران باشد و نقشه‌ها و توطئه‌های آنان را ندانسته به

اجرا در آورد؟

به راستی چه خصلت‌هایی در آقای منتظری و اطرافیان او وجود داشت که استکبار جهانی و صهیونیست بین‌المللی این‌گونه جاسوس شناخته شده‌ای به نام قربانی‌فر را به او متصل می‌کنند و او در کمال خونسردی، مهملات خود را تحت عنوان اخبار درست و محرمانه در اختیار وی قرار می‌دهد و شبکه حاکم در بیت و دفتر آقای منتظری نیز خبرها و گزارش‌های او را برای آقای منتظری «وحي منزل» وانمود می‌کنند و بدین‌گونه افکار و اندیشه‌های مخوف سیا و موساد را به او القا می‌کنند.

آقای منتظری آن‌قدر به این منابع اطلاعاتی خود مطمئن است که در یکی از نامه‌ها به امام در مورد این منابع اطلاعاتی می‌نویسد:

... در مورد منابع اطلاعاتی اینجانب نیز به عرض می‌رسانم که یکی از مهم‌ترین منابع، بسیاری از مسئولین ارگان‌های انقلابی و دولتی است که دائماً مشکلات ارگان‌های خود و راه حل را مستقیماً با من مطرح می‌کنند و برای حل آنها از من استمداد می‌جویند. و دیگر بولتن‌های محرمانه کشور است، از قبیل بولتن مجلس، سپاه، وزارت اطلاعات، وزارت ارشاد، وزارت خارجه، تلکس‌ها و غیر ذلک که حاوی اخبار و گزارش‌ها و تحلیل‌های مختلفی می‌باشند و به علاوه مراجعات متفرقه مردم و ائمه جمعه و سایر شخصیت‌های روحانی مورد مراجعه مردم‌اند که در اکثر ایام هفته هر روز حدود دو ساعت با آنان ملاقات و گفتگوی بدون حاجب و مانع دارم، و بدیهی است که وقتی یکسری مشکلات و نارسایی‌ها و یا احیاناً خلاف‌کاری‌ها از منابع ذکر شده را هر روز انسان مطلع می‌شود تحت تأثیر قرار می‌گیرد و قهراً احساس تکلیف می‌کند. البته ممکن است بعضی از افراد ناراضی، بازداشتی یا آزاد به دلایل و انگیزه‌های سیاسی و غیره - که قطعاً از حضرت عالی پوشیده نیست - اظهاراتی نموده باشند که لازم است انگیزه‌ها و شرایط آنان بررسی شود و قهراً قابل اعتماد و استناد نخواهد بود...^۱

پیرامون این نامه تاریخی! چند پرسش مطرح است:

۱. اگر منابع اطلاعاتی آقای منتظری محدود به همان‌هایی است که در این نامه آمده است، باید پرسید پس منوچهر قربانی‌فر، از کجا پیدا شده و خبرها و نامه‌های او چگونه مورد استناد قرار گرفته است؟

۲. اگر منابع اطلاعاتی آقای منتظری بولتن‌های محرمانه کشور بوده است، چرا از آغاز تا پایان کتاب خاطرات، حتی یک مورد از این منابع نامی به میان نیامده و آقای منتظری دست کم به عنوان نمونه، موردی را نشان نداده است که ادعاهای او در جوسازی‌ها و اشاعه اکاذیب برگرفته از یک بولتن محرمانه کشور باشد؟!

۳. فرضاً اگر در بولتن‌های محرمانه کشور گزارشی آمده است، آقای منتظری بر اساس کدام منطق شرعی و قانونی آن را در ملأ عام جار زده یا در نامه‌های خود برملا کرده است؟ آیا او به عنوان یک شهروندی که مورد اعتماد ناشران بولتن‌های محرمانه بوده و یک سلسله خبرها یا گزارش‌های سری در اختیار او گذاشته شده است، حق دارد آن را افشا کند؟ آیا این خیانت در امانت و افشای اسرار نیست؟! آیا او به عنوان قائم‌مقام رهبری مصلحت نظام را در نظر داشته و با مسئولان نظام همراهی و هماهنگی داشته است یا اینکه از آغاز راه خود را از نظام جدا می‌دانسته است؟ اگر با نظام هماهنگ و همراه بوده چگونه اخبار و گزارش‌هایی را که مسئولان به صورت محرمانه و سری برای بیداری و آگاهی در اختیار او گذاشته بودند برملا می‌کرده و به گوش جهانیان می‌رسانده است؟! اگر به مصلحت نظام نمی‌اندیشیده و راه خود را از راه انقلاب و نظام جمهوری اسلامی جدا کرده بود باید پرسید چگونه قائم‌مقام رهبری را پذیرفته و انتظار داشته است که مسئولین کشور همه برنامه‌ها، طرح‌ها و نقشه‌های کشوری و دولتی را با او در میان بگذارند؟ مسئولان چگونه باید به او اعتماد می‌کردند و اخبار طبقه‌بندی شده نظام و مردم را که برای دشمنان انقلاب اسلامی راهگشا بود در اختیار او قرار می‌دادند؟! کسی که از الفبای حکومت و استفاده از اطلاعات آگاهی ندارد، چگونه می‌توانست حافظ منافع ملت و نظامی باشد که پیچیده‌ترین شبکه‌های جاسوسی در اطراف او به دنبال کسب اخبار و

اطلاعات بودند و او حتی از ساده‌ترین عنصر خبرچین این شبکه‌ها در بیت و دفتر خود آگاهی نداشت؟ در کتاب خاطرات از زبان او آمده است:

... من این صحبت کردن‌ها را به مصلحت نظام می‌دانستم، من همین حالا هم عقیده‌ام

این است که گفتن اشکال‌ها و انتقاد از کارهای خلاف، تضعیف نظام نیست...^۱

آیا در یک نظام قانونمند و رشدیافته یک نفر حق دارد حتی اسرار امنیتی و اطلاعاتی نظام را در اختیار دشمنان قرار دهد؟ آیا افشای اسرار یک کشور، بدون هماهنگی با مراجع قانونی و امنیتی می‌تواند صورت گیرد؟ آیا یک نفر چون عنوان «قائم‌مقام» را یدک می‌کشد باید خود را فراتر از قانون، ملت و مسئولان کشور پندارد و خودسرانه به هر کاری دست بزند و اسرار نظامی، امنیتی، اطلاعاتی و حیثیتی کشور را برملا سازد؟ از زبان آقای منتظری در دنباله ادعاهای بالا آورده‌اند:

... در اروپا که نظام‌هایشان معمولاً نظام‌های محکمی است به این خاطر است که

روزنامه‌ها انتقاد می‌کنند، از شخص اول انتقاد می‌کنند، از دولت انتقاد می‌کنند، تمام

مطالب را می‌نویسند و...^۲

صرفنظر از ساده‌انگاری چنین اظهاراتی در مورد اروپا و غرب که بیانگر عدم اطلاع گوینده از سیستم‌های امنیتی و اطلاعاتی پیچیده غرب است، پرسشی که بایسته است مطرح شود این است که آیا نویسندگان و سخن‌سرایان غربی نیز بولتن‌های محرمانه وزارت دفاع، ارتش و دیگر وزارتخانه‌ها و مراکز کلیدی کشور را مطالعه می‌کنند و به بهانه اینکه «گفتن اشکال‌ها و انتقاد از کارهای خلاف، تضعیف نظام نیست!» اخبار و گزارش‌های سری و محرمانه را در بوق و کرنا می‌دمند و برملا می‌کنند؟! اگر در غرب «روزنامه‌ها تمام مطالب را می‌نویسند»! چرا و چگونه یک نفر روزنامه‌نویس به جرم اینکه «هولوکاست» را رد کرده است باید سال‌ها در زندان بخوابد؟ چرا روبرت فوریسون باید به محاکمه کشیده شود؟

۱. همان، ص ۵۳۰.

۲. همان.

۴. آقای منتظری در نامه خود به امام یکی از منابع اطلاعاتی خود را «بسیاری از مسئولین ارگان‌های انقلابی و دولتی و ائمه جمعه و سایر شخصیت‌های روحانی» شمرده است لیکن می‌بینیم که در کتاب خاطرات منسوب به او هیچ نام و نشانی از این مقامات مسئول و ائمه جمعه و جماعت نیست. در این خاطرات به جای آوردن نام منبع از جمله‌های مجهول و مبهمی مانند «شنیده شد»، «گفته شد»، «یکی به من گفت» و... استفاده شده است؟ یا از چهره‌های مرموز وابسته به شبکه هادی و مهدی هاشمی و برخی مهره‌های وابسته به سیا و موساد اخبار و گزارش‌هایی آمده است.

شاید توجیه شود که آقای منتظری به ملاحظه اینکه منابع اطلاعاتی او به دردرسر دچار نشوند از آنان نام نبرده است! لیکن این عذر پذیرفته نیست زیرا اولاً اگر منابع اطلاعاتی بنابر ادعای او به راستی «بسیاری از مسئولین ارگان‌های انقلابی و دولتی و...» بودند، آوردن نام آنان نمی‌توانست مشکلی برای آنان پدید آورد، هیچ مقامی با «بسیاری از مسئولین و ائمه جمعه» نمی‌تواند رویارویی کند، ثانیاً آقای منتظری - بنابر آنچه در کتاب خاطرات آمده است - در نادر مواردی که



از آقای منتظری و شبکه حاکم در بیت او باید پرسید کدام قدرت خارجی که چشم طمع به منابع سرشار نفتی و دیگر ذخایر ملی ایران دارد از رهبری آقای منتظری ممکن است بیمناک و ناخشنود باشد و توطئه‌ای در راه کنار زدن او به کار بگیرد؟



به راستی از زبان مسئولان سخنی شنیده است، بی‌پروا از آنان نام برده و هیچ‌گونه ملاحظه و عاقبت‌اندیشی نسبت به آنان صورت نداده است. در یک مورد از زبان او آورده‌اند:

... چند روز بعد هم یکی از قضات خوزستان به نام حجت‌الاسلام آقای محمدحسین احمدی پسر آیت‌الله آقای شیخ علی‌اصغر احمدی شاهرودی آمد پیش من، خیلی ناراحت

بود. می‌گفت در آنجا تندتند دارند اعدام می‌کنند...^۱

در جای دیگر از زبان او آمده است:

... یادم هست آقای اسلامی که دادستان انقلاب فارس بود یک پرونده‌ای را آورده بود

پیش من مربوط به دختری که می‌خواست‌اند او را اعدام کنند...^۲

در مورد دیگری نیز از زبان او چنین آورده‌اند:

... از همین آقای آشتیانی که امام جمعه آشتیان است نقل شد که گفته‌اند یک وقت من

از بس مشکلات را دیدم بلند شدم رفتم دفتر امام که این مسائل و مشکلات را برای

ایشان مطرح کنم...^۳

نیز از زبان ایشان آمده است:

... آقای محمدی گیلانی که در آن جلسه حضور داشته‌اند، به ایشان [حاج شیخ

غلامحسین ایزدی] می‌گویند ما دلمان خیلی برای فلانی [منتظری] تنگ شده است، ما

مدتی شاگرد ایشان بوده‌ایم... البته شاید آقای محمدی گیلانی خیلی خوشش نمی‌آمد که

نام ایشان در این ماجرا ذکر می‌شد...^۴

چنان که می‌خوانید در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری، اگر مطلبی و گزارشی از

زبان یکی از مسئولان شنیده و به خاطر داشته‌اند بی‌پروا بازگو کرده‌اند که البته شمار آن در

این کتاب که حدود هشتصد صفحه است از شمار انگشتان دست تجاوز نمی‌کند و برخی از این

گزارش‌هایی که به برخی افراد نسبت داده‌اند از جانب آن افراد مورد تکذیب قرار گرفته است که

بررسی آن به فرصت دیگری موکول می‌شود.

بنابراین آنچه آقای منتظری در نامه به امام ادعا کرده است که بسیاری از مسئولان

۱. همان، ص ۶۳۲.

۲. همان، ص ۶۳۸.

۳. همان، ص ۶۴۴.

۴. همان، ص ۶۴۶.

ارگان‌های انقلابی و دولتی و ائمه جمعه و سایر شخصیت‌های روحانی دائماً مشکلات ارگان‌های خود را با من مطرح می‌کنند و برای حل آنها از من استمداد می‌جویند، فاقد حقیقت و خلاف ظواهر و شواهد است زیرا مرام و مشرب آقای منتظری تا به امروز نشان داده است اگر ایشان از بسیاری از مسئولان اخبار و گزارش‌هایی در اختیار داشت بی‌تردید آنها را با آب و تاب فراوان با ذکر جزئیات بازگو می‌کرد و ملاحظه هیچ فرد و جریانی را هم نمی‌کرد. در این صورت نیازی نبود در یک کتاب چند صد صفحه‌ای از الفاظ بی‌اساس و مبهمی چون: «گفته شد»، «شنیدم»، «یکی به من گفت» و... متوسل شود و آب در هاون بکوبد، ثانیاً از اینکه تنها از چند تن از مسئولان نام آورده است به دست می‌آید که مسئولان نظام و ائمه جمعه و جماعات و شخصیت‌های روحانی در همان دوران قائم‌مقامی با او رفت و آمدی نداشته و اخبار و گزارش‌هایی در اختیار او قرار نمی‌دادند و اصولاً سازمان منافقین و گروهک‌های مرموزی که از امام و نظام دل خوشی نداشتند به گونه‌ای او را محاصره کرده و بیت او را در دست داشتند که مردان وارسته و شخصیت‌های فرهیخته و مقامات مسئول کشور دسترسی به او نداشتند و نمی‌توانستند به آسانی واقعیت‌ها را با او در میان بگذارند، چنان‌که بنا بر نوشته زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی (رحمت‌الله علیه)، مهدی هاشمی در صفحه هجده پرونده خود به آن اشاره کرده است:

... سعی وافر داشتیم که ضعف‌ها را به آقا [منتظری] منتقل و ایجاد حساسیت نماییم این کار از اول که شروع شد تا این اواخر ادامه داشت و رو به افزایش بود... و در چند سطر بعد اضافه می‌کند:

... در راندن افراد خالص از ارگان‌ها، هم من و هم اخوی فعال بودیم و هر کدام به نوبه خود با تماس‌هایی که جداگانه یا مجتمعا با آقا می‌گرفتیم دیدگاه‌های انحرافی خودمان را در لباس حق به جانبی خدمت آقا مطرح می‌ساختیم که قطعاً بدون اثر نبوده است. تلاش بی‌وقفه برای ملاقات دادن افراد و شخصیت‌هایی که از اوضاع و احوال کشور ناراضی و بدان معترضند با حضرت آیت‌الله منتظری که طبعاً با تعداد و استمرار این

ملاقات‌ها ذهنیت ایشان در جهت همان مسائل (مسائل انحرافی خودمان) توجیه می‌شد...^۱

مرحوم حاج سید احمد خمینی در رنجامه خود یادآور شده است:

... حال مردم عزیز باید توجه کنند که ناگهان آقای منتظری از قائم‌مقام رهبری کنار گذاشته نشده است، بلکه سه سال قبل از قضیه مهدی هاشمی، امام در اعلامیه خود برای خبرگان و یک سال قبل از دستگیری او، دوستان واقعی انقلاب و امام و آیت‌الله منتظری تلاش کردند که نگذارند ایشان در خط حمایت از ضد انقلاب حرکت کند و از همه بیشتر تلاش شخص امام بود که بی‌حاصل ماند و فقط توطئه مهدی هاشمی مؤثر شد و همان‌گونه که او در بازجویی خود آورده که طیف ما تمام نقاط حساس بیت ایشان را تسخیر نموده بود و نمی‌گذاشت کسی واقعیات را به ایشان بگوید...^۲

۵. چنان که آورده شد آقای منتظری در نامه خود به امام آشکارا اعلام می‌دارد:

... البته ممکن است بعضی از افراد ناراضی، بازداشتی یا آزاد به دلایل و انگیزه‌های سیاسی و غیره - که قطعاً از حضرت عالی پوشیده نیست - اظهاراتی نموده باشند که لازم است انگیزه‌ها و شرایط آنان بررسی شود و قهراً قابل اعتماد و استناد نخواهد بود...

باید از آقای منتظری پرسید آیا به راستی به این نوشته خود که «اظهارات افراد ناراضی و بازداشتی که به دلایل و انگیزه‌های سیاسی و غیره اظهاراتی نموده‌اند قابل اعتماد و استناد نیست»، ایمان دارید، یا جنبه تاکتیک برای فریب امام دارد؟! اگر به راستی به این نوشته خود ایمان و اعتقاد داشتید چگونه در خاطرات منسوب به شما به اظهارات این افراد ناراضی، بازداشتی و وابسته به شبکه جاسوسی نه تنها استناد شده است بلکه طبق آن اظهارات، به تحلیل و نتیجه‌گیری پرداخته و امام و انقلاب و نظام و مسئولان کشور را زیر سؤال برده‌اید؟ برخی از این موارد به عنوان نمونه در پی می‌آید تا واقعیات روشن شود:

۱. رنجامه حضرت حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج سید احمد خمینی، ص ۵۸.

۲. همان، ص ۶۱.

... البته بعد از مدتی هم همان آقای منوچهر قربانی فر برای من پیغام فرستاد که قرار است شما را از قائم‌مقامی عزل کنند، مدتی قبل از جریانات برکناری و مسائل آن بود. معلوم می‌شود که او یک ارتباط‌هایی با جاهایی داشته و اطلاعاتی داشته است و ما بی‌خبر بودیم و این نشان می‌دهد که آقایان مدت‌ها پیش از نامه ۱/۶ و ۱/۸ که در فروردین ۶۸ اتفاق افتاد تصمیم خود را گرفته بودند و در تلاش بودند که زمینه ذهنی برای امام فراهم کنند...^۱

آقای منتظری در نامه خود به امام اظهار می‌دارد: «ممکن است بعضی از افراد ناراضی بازداشتی یا آزاد به دلایل و انگیزه‌های سیاسی و غیره که قهرا قابل اعتماد و استناد نیست» اکنون مجدداً باید پرسید چگونه «اظهارات» منوچهر قربانی فر را مورد استناد و اعتماد قرار داده‌اید؟ او نه تنها ناراضی و مدتی بازداشت بوده بلکه از چهره‌های شناخته شده ضد انقلاب است، با رژیم شاه همراه بوده، در فرار شاه به مصر در ۲۶ دی ماه ۵۷ همراهی کرده، در کودتای نوژه علیه نظام مداخله داشته و کمک‌های مالی آمریکا و انگلیس و رژیم صهیونیستی به وسیله او به کودتاچیان تحویل می‌شده است. برای ترور امام نقشه‌ها داشته و از همه بدتر مگر شما نمی‌دانستید او از مأموران سیا و موساد است؟ اگر نمی‌دانستید پس چگونه در کتاب خاطرات خود نوشته‌اید:

... منوچهر قربانی فر اهل ایران [!] دلال و واسطه خرید اسلحه و آدم ثروتمندی بود.

این شخص رفته بود خارج و با همه اینها مربوط بود، با آمریکا و کشورهای خارج ارتباط داشت. این شخص با مک فارلین نماینده ریگان آمده بود ایران...^۲

حتی اگر پذیرفته شود که آقای منتظری و بیت و دفتر او از عضویت رسمی قربانی فر در سرویس‌های جاسوسی سیا و موساد آگاهی نداشته است (هر چند عذر بدتر از گناه است) لیکن از مداخله او در کودتای نوژه و ارتباط او با آمریکا و همراهی او با شخص مک فارلین

۱. کتاب خاطرات، ص ۵۸۸، ۵۸۹.

۲. همان، ص ۵۸۶، ۵۸۷.

خبر داشته‌اند، بنابراین باید پرسید بر اساس کدام منطق عقلی و شرعی به «اظهارات» یک ضد انقلاب، جاسوس و خبرچین وابسته به امریکا و همدست و همراه مک فارلین نماینده رئیس جمهور امریکا، بارها استناد و اعتماد کرده و روی «اظهارات» او به تحلیل و نتیجه‌گیری نشسته‌اید؟ ولی حاضر نشدید حتی برای یک بار هم که شده به سخنان ملت ایران و رهبر ملت ایران و خدمتگزاران به این نظام گوش فرا دهید؟ این واقعا یک سؤال اساسی است که چرا آقای منتظری به اخبار و اطلاعات جاسوسان استناد می‌کند و ذره‌ای در این اخبار تردید نمی‌کند، اما حاضر نیست لحظه‌ای از فضای بسته خود خارج شده و حتی به سخنان دوستداران قدیمی خود گوش دهد؟

حتی اگر پذیرفته شود که آقای منتظری و بیت و دفتر او از عضویت رسمی قربانی فر در سرویس‌های جاسوسی سیا و موساد آگاهی نداشته است (هر چند عذر بدتر از گناه است) لیکن از مداخله او در کودتای نوژه و ارتباط او با امریکا و همراهی او با شخص مک فارلین خبر داشته‌اند.

پیش‌تر اشاره شد جریان کنار گذاشتن آقای منتظری از سمت قائم‌مقامی، موضوعی نبود که از پیش برنامه‌ریزی شده باشد، بلکه امام - چنان که در رنجامه مرحوم حاج سید احمد خمینی نیز آمده است - تلاش زیادی کرد که او را از بیراهه‌پویی باز دارد و کار به عزل او نرسد، لیکن توطئه‌گران نگذاشتند نامبرده از فضای غفلت خارج شود.

بنابر آنچه در کتاب خاطرات آمده است، آقای منتظری از مدت‌ها پیش دریافته بود که احتمالا امام او را کنار خواهد زد و حتی برای پیشگیری از این تصمیم امام،

بنابر اعتراف خود، نامه مورد بحث را برای امام فرستاد. طبیعی است که سازمان‌های جاسوسی بین‌المللی و پادوهایشان نیز به این جریان پی برده باشند و برای خودشیرینی و

رخنه هر چه بیشتر و نفوذ در آقای منتظری و جلب نظر او و دور کردن او از امام و نظام به نشر این‌گونه اخبار دست بزنند. لیکن استناد او به «اظهارات» چنین کسانی به رغم آنچه که در نامه یاد شده به امام آورده است چگونه قابل توجیه است؟

استناد آقای منتظری تنها به «اظهارات» منوچهر قربانی فر محدود نشده است بلکه از دیگر کسانی که در زمره بازداشتی‌ها و ناراضی‌های نظام جمهوری اسلامی هستند نیز با آب و تاب فراوان گزارش‌هایی آورده است که مایه شگفتی می‌باشد که چگونه کسی که در مسند مرجعیت نشسته و خود را در حد امام و شاید بالاتر از او می‌پندارد! می‌تواند آشکارا حقیقت را کتمان کند و در نامه و نوشته خود شعاری سر دهد که هیچ‌گاه به آن باور نداشت و بر خلاف آن عمل می‌کرد. چند نمونه از استناد آقای منتظری به اظهارات و گزارش‌های بازداشتی‌ها را برای روشن شدن حقیقت در پی می‌آوریم تا حقیقت‌جویان تاریخ دریابند که بین حرف تا عمل آقای منتظری چه اختلافات فاحشی وجود داشت:

... یک وقت آقای علی‌اصغر کیمیایی مسئول مدرسه بعثت که جزو همین افراد بازداشت شده در سال ۶۵ بود گفت: دو نفر از طلاب مدرسه بعثت را بازداشت کرده و به زندان آوردند و آن‌قدر روی آنها فشار آوردند که مجبور شدند مصاحبه کنند و متنی را که بازجوها تنظیم کرده بودند و به طور کلی کذب و افترا بود بخوانند و اظهار ندامت کنند و از امام طلب عفو کنند. آقای کیمیایی از قول آقای رحیمی حاجی آبادی - داماد آقای شیخ نصرالله صالحی - که او هم مدتی بازداشت بود نقل می‌کرد که در سلول با این دو نفر طلبه هم‌سلول بوده و می‌دیده آنها خیلی گریه و زاری می‌کنند و از خدا طلب عفو می‌کنند، می‌پرسد مگر شما چه کرده‌اید که این‌قدر ناراحتید؟ می‌گویند ما را مجبور کردند که علیه مسئولین مدارس (آقای کیمیایی و آقای صلواتی) مصاحبه کنیم. آنها یک نوشته‌ای را که خودشان تنظیم کرده بودند جلوی ما گذاشتند و گفتند باید همین را جواب بدهید و از ما به دروغ اقرار و مصاحبه گرفتند، حالا نمی‌دانیم آیا توبه ما قبول می‌شود یا خیر؟ آقای کیمیایی می‌گفت من این دو نفر را بعد از بیرون از زندان دیدم و ماجرا را پرسیدم. آنها ضمن معذرت‌خواهی ماجرا را همان‌طور که آقای رحیمی تعریف

کرده بود نقل کردند.

باز همین آقای کیمیایی نقل می‌کرد که در سال ۱۳۶۶ که برای بررسی پرونده‌ام چند روزی در زندان اوین بودم، در جلسه‌ای که با حضور آقایان رازینی حاکم شرع دادگاه و فلاحیان دادستان دادگاه ویژه و سید مهدی هاشمی برگزار شد من دو مورد از مواردی را که سید مهدی درباره مدارس گفته بود مطرح کرده و از او توضیح خواستم که چرا چنین مطلب خلاف واقعی را گفته‌ای؟! سید مهدی با تعجب از من سؤال کرد: مگر این قسمت از مصاحبه من پخش شد! به او گفتم آری. گفت عجب! قرار نبود این قسمت از مصاحبه پخش شود، برادران اطلاعات به من گفتند اینها را بگو ما پخش نمی‌کنیم...!

آیا یک انسان خردمند، باایمان، باوجدان و اهل تحقیق سخن یک عنصر ناراضی و بازداشتی و مرموز را که مشخص نیست سر در آخور چه باند و شبکه‌ای دارد، بی‌درنگ باور می‌کند؟ یا یک سلسله پرسش‌هایی برای او مطرح می‌شود و او را بر آن می‌دارد که درباره این ادعا پیگیری کند که:

- این دو طلبه چه نام دارند، کجا هستند؟ آیا می‌توان آنان را دید و با آنان گفتگو کرد؟ یا نامرئی‌اند؟

- آیا گریه‌ها و ندبه‌هایشان تنها در زندان بود یا پس از آزادی هم به علت آن نسبت‌های ناروایی که در زندان به دو انسان بی‌گناه!! روا داشته‌اند، گریان و اشکریزانند؟!

- آنها که در زندان از آقای حاجی آبادی می‌پرسیدند که «حالا نمی‌دانیم توبه ما قبول می‌شود یا خیر» قاعدتا پس از آزادی باید پیش از هر کاری به سراغ مرجعشان آقای منتظری می‌رفتند و ناله و گریه سر می‌دادند و در مورد اینکه «حالا توبه آنان قبول می‌شود یا خیر» از محضر مبارک او استفتاء می‌کردند؟ بلکه بایستی همراه با آقای کیمیایی، صلواتی و دیگر یاران مرئی و نامرئی هادی هاشمی و مهدی قاتل راه می‌افتادند و به منازل مراجع و بزرگان قم می‌رفتند و از آنچه در زندان بر سرشان آمده بود داستان‌ها می‌ساختند و معرکه‌گیری

می‌کردند و علما و بزرگان را به عکس‌العمل وا می‌داشتند.

- آنان که تا این پایه باایمان، باوجدان و به اصطلاح خداترس بودند که به سبب مصاحبه اجباری در زندان «خیلی گریه و زاری می‌کردند و از خدا طلب عفو می‌کردند و نمی‌دانستند که اصولاً توبه‌شان قبول می‌شود یا نه» پس از آزادی باید طی نامه سرگشاده یا خصوصی اعلام می‌کردند که ما در زندان ناگزیر شدیم به دو تن از مردان قدیس نسبت ناروا بدهیم و آن مصاحبه در زندان خلاف واقع بود تا از گناهان نابخشودنی آنان تا حدی کاسته شود.

- چرا ناآرامی و بی‌طاقتی آن دو طلبه تنها در زندان و در حضور آقای حاجی آبادی بود؟ و آنگاه که از زندان آزاد شدند، هیچ‌گونه ناله و ندبه‌ای از آنان به گوش نرسید؟!

- چرا آقای کیمیایی که در زندان ناظر اجبار آن دو طلبه به مصاحبه کذب و افترا بود گریه و زاری آنان را ندید و تنها آقای حاجی آبادی با اشک و آه و ناله آن دو رو به رو بود؟!

- راستی چرا آن دو پس از آزادی بی‌درنگ به سراغ آقایان کیمیایی و صلواتی رفتند و به دامان بلند و کوتاه آنان چنگ نزدند و آن گریه‌ها و ناله‌های جگرخراشی را که در زندان داشتند، در برابر این دو آقای بزرگوار سر ندادند و طلب بخشش نکردند تا سرانجام آقای کیمیایی به صورت اتفاقی به آنان برخورد! و او از آن دو «ماجرا را پرسید!» و «آنها ضمن معذرت‌خواهی» خشک و خالی، نه همراه با اشک و آه و زاری «ماجرا را نقل کردند»!!؟

- اصولاً انسان‌هایی که تا این پایه باتقوا و ایمان باشند که از نسبت کذب و افترا به افراد بی‌گناه قرار و آرام از آنان سلب شود و سیل اشک جاری سازند، هیچ‌گاه در برابر زور و فشار تسلیم نمی‌شوند و به خواسته‌های شکنجه‌گران تن در نمی‌دهند و از موضع خود کوتاه نمی‌آیند حتی اگر در زیر شکنجه به شهادت برسند، چگونه این دو طلبه با یک فشار جزئی این‌گونه وا داده و به کذب و افترا پرداخته‌اند. چون اگر فشار در حد شکنجه‌های وحشیانه تا سرحد مرگ بود حتماً آقای کیمیایی و آقای حاجی آبادی - نه با شاخ و برگ! - آن را شرح می‌دادند و از اینکه این دو طلبه چند ماهی به علت شدت شکنجه چهار دست و پا راه می‌رفتند داستان‌ها می‌سرودند!

- چگونه در دوران رژیم ستم‌شاهی از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷ به رغم شکنجه‌های توان‌فرسای مأموران ورزیده و دوره دیده ساواک یک نفر از طلاب به مصاحبه تن در نداد و به پشت تلويزيون نيامد ليکن در نظام جمهوری اسلامی طلاب باصلايت!! بيت آقای منتظری از مهدی هاشمی تا آن دو طلبه نامرئی و بی‌نام و نشان، به اصطلاح معروف «مثل آب خوردن» به مصاحبه اجباری تن در می‌دهند و «کذب و افترا» به افراد بی‌گناه روا می‌دارند!!

- راستی نظام جمهوری اسلامی که تا آن پایه از آقای منتظری دل پرکینی دارد که بنابر ادعای او در کتاب خاطرات:

... یکی از قضات دادگاه ویژه پیشنهاد می‌کند که با اجازه شما به قم بروم و فوراً

فلانی را محاکمه و اعدام کنم و برگردم...^۱

چرا آن دو طلبه ضعیف‌النفس و بی‌اراده را بر آن نداشتند که به جای نسبت کذب و افترا به آقایان یاد شده که در نظام جمهوری اسلامی محلی از اعراب ندارند تا لازم باشد که برای اتهام به آنها کسی زیر فشار قرار بگیرد، به آقای منتظری نسبت‌هایی دهند و زمینه محاکمه و اعدام او را فراهم سازند؟!

آری یک انسان آگاه و خردمند که ساده‌اندیش، زودباور و آلت دست نباشد با شنیدن داستان ساختگی و ناشیانه بالا، بی‌درنگ این پرسش‌ها برای او مطرح می‌شود و دست کم از سراینده یا سراینندگان این داستان کودکانه و بی‌پایه می‌خواهد که آن دو طلبه را به نزد او بیاورند تا شخصاً آنچه در زندان بر آنها گذاشته است از زبان‌شان بشنود و هر بافته‌ای را نسنجیده و تحقیق نکرده نپذیرد و آلت دست دروغ‌سازان و غرض‌ورزان قرار نگیرد، لیکن آقای منتظری نه تنها در مورد این داستان ساختگی کوچک‌ترین تردید و تحقیقی نمی‌کند بلکه آن را به عنوان «وحی منزل» می‌پذیرد و با آب و تاب بازگو می‌سازد. البته آنهایی که اهل تحقیق و دقت و ریزبینی و نکته‌گیری هستند آبرو و حیثیت و اعتبار خود را برای یک نفر قاتل به نام

مهدی هاشمی بر باد نمی‌دهند و از سرویس‌های جاسوسی سیا و موساد خبر و گزارش دریافت نمی‌کنند و با این اخبار در مقابل استاد و مراد خود قرار نمی‌گیرند و آرمان‌های یک ملت بزرگ را ملعبه دست کینه‌توزان ضد انقلاب قرار نمی‌دهند.

اطلاعات دست اول آقای منتظری را از منابع ناراضی و بازداشتی پی می‌گیریم:

... همچنین آقای حسین ساطع مسئول اطلاعات سپاه اصفهان و از افرادی که در ارتباط با پرونده سید مهدی هاشمی بازداشت شده بود، وقتی از زندان آزاد شد برای من نقل کرد که این اواخر من دو سه روز با سید مهدی در یک سلول بودم، من به او گفتم آخر این حرف‌های بی‌اساس چیست که شما در مصاحبه خود گفته‌ای؟ گفت امان از فریب ری شهری!!...

علاوه بر این آقای صلواتی مسئول مدرسه رسول اکرم (ص) و امام محمدباقر (ع) که ایشان هم در ارتباط با مدارس بازداشت شد، نقل می‌کرد: دو روز پیش از اعدام سید مهدی هاشمی... من به سید مهدی گفتم تو آخر چه کاره مدارس بودی که در مصاحبه‌ات گفتی ما به مدارس آیت‌الله منتظری می‌خواستیم خط بدهیم... و او در جواب گفته بود که مرا فریب دادند و مجبور کردند که این حرف‌ها را بزنم...^۱

آقای منتظری به رغم اعلام صریح به امام که اظهارات افراد ناراضی و بازداشتی یا آزاد که به دلایل و انگیزه‌های سیاسی و غیره اظهاراتی می‌کنند قابل اعتماد و استناد نخواهد بود، چنان که می‌بینید منابع اطلاعاتی او یا جاسوس شناخته شده سیا و موساد (منوچهر قربانی‌فر) یا عناصر ناراضی و بازداشتی و مهره‌های وابسته به شبکه مهدی هاشمی یا چهره‌های شناخته نشده سرویس‌های جاسوسی می‌باشند و او گفته‌ها و بافته‌های آنان را «وحی منزل» پنداشته و طبق آن بافته‌ها، کتاب خاطرات را به نمایش گذاشته است و طبق آن گزارش‌های دروغ و مرموز موضع‌گیری کرده و از خود واکنش نشان داده است:

... اینجانب تا حال معتقد بوده‌ام که تذکرات و انتقادات من نه فقط موجب تضعیف نظام نمی‌شود، بلکه از این نظر که اکثریت مردم را امیدوار ساخته و مسئولین را نیز

درصدد رفع نواقص و توجه بیشتر به مسائل می‌سازد، موجب تقویت انقلاب و نظام هم می‌باشد، مع‌ذلک اگر حضرت‌عالی تشخیص می‌دهید که این شیوه به مصلحت نیست و موجب تضعیف نظام و انقلاب می‌باشد اینجانب شرعا نظر حضرت‌عالی را بر نظر خود مقدم می‌داند و هیچ‌گاه غیر از خیر اسلام و انقلاب را در نظر نداشته‌ام...^۱

این نامه در واقع توبه‌نامه رندانه‌ای بود که از جانب نامبرده به امام نوشته شد و او با این شگرد کوشید که امام را از تصمیم نهایی و کنار زدن او از قدرت باز دارد! اما حرکات و اظهارات بعدی آقای منتظری نشان داد که اختلافات زیادی بین گفته‌ها و عملکردهای او وجود دارد،

اختلافاتی که باعث می‌شد به اظهارات او و دلایلی که برای انگیزه‌های خود می‌آورد، هیچ‌گاه مورد اعتماد و توجه قرار نگیرد. آقای منتظری درباره انگیزه خود از نوشتن نامه به امام می‌نویسد:

اگر پیشنهاد او از جانب امام پذیرفته می‌شد و او بی سر و صدا و با آبرومندی کنار می‌رفت و به ظاهر ساکت می‌شد، در فرصتی دیگر که امام در میان ما نبود، بی‌تردید به صحنه باز می‌گشتند و با در نظر گرفتن شرایط بعد از رحلت امام و با رخنه و نفوذ سرویس‌های جاسوسی جهانی در بیت او و حاکمیت شبکه‌ای که هادی هاشمی در اطراف او پدید آورده بود، خطر جدی و کوبنده‌ای متوجه کشور، نظام و انقلاب می‌شد.

... چون من از نامه‌پرانی‌ها و لحن بعضی از روزنامه‌ها احساس کردم خبرهایی در کار است و احتمالا بخواهند تصمیماتی در مورد من بگیرند، در تاریخ ۱/۳ و ۴/۱/۶۸ نامه‌هایی به مرحوم امام خمینی نوشتم تا این کار راحت انجام شود و بدون اینکه نیازی به آن کارها و نامه‌پرانی‌ها باشد، من در مسائل سکوت کنم و عملا کنار بروم...^۱

اکنون پرسشی که مطرح می‌شود این است که چرا امام این اظهارات را نپذیرفت؟! چرا آقای منتظری را با آن وضعیت کنار زد؟ چه عیبی داشت که امام پیشنهاد او را می‌پذیرفت و با سکوت او در امور کشور و سیاست موافقت می‌کرد و عملا نامبرده بی سر و صدا کنار می‌رفت و آبرو و اعتبار او حفظ می‌شد. به نظر می‌رسد که عدم پذیرش این پیشنهاد از جانب امام برای این بود که او از آقای منتظری شناخت درست، ریشه‌ای و همه‌جانبه داشت. می‌دانست که نامبرده ثبات تصمیم‌گیری ندارد و وعده‌ها و قول و قرارها را به آسانی نادیده می‌گیرد و شبکه حاکم در بیت او نیز هیچ‌گاه نمی‌گذارد که او روی عهد و پیمان خود با امام و مردم بایستد و وفاداری کند، چنان که می‌بینیم او به صراحت به امام می‌نویسد که به اظهارات ناراضی‌ها و بازداشتی‌ها اعتماد و استناد نمی‌کند، لیکن در عمل در نمونه‌های بالا، دیدید که چگونه این نظر خود را نادیده گرفت و ساخته‌ها و بافته‌های برخی از ناراضی‌ها و بازداشتی‌ها را با چه آب و تابی بازگو کرد و آن را همانند وحی منزل مورد استناد قرار داد.

اگر پیشنهاد او از جانب امام پذیرفته می‌شد و او بی سر و صدا و با آبرومندی کنار می‌رفت و به ظاهر ساکت می‌شد، در فرصتی دیگر که امام در میان ما نبود، بی‌تردید به صحنه باز می‌گشت یا او را به صحنه باز می‌گرداندند و با در نظر گرفتن شرایط بعد از رحلت امام و با رخنه و نفوذ سرویس‌های جاسوسی جهانی در بیت او و حاکمیت شبکه‌ای که هادی هاشمی در اطراف او پدید آورده بود، خطر جدی و کوبنده‌ای متوجه کشور، نظام و انقلاب می‌شد، خطری که تنها امام می‌توانست آن را برطرف کند و اگر این خطر در پی رحلت امام پدید می‌آمد، روشن نبود که چه فاجعه‌ای را به دنبال داشت، جنگ خانمانسوز داخلی میان نیروهای

۱. همان، ص ۶۵۶.

حزب‌اللهی و وفادار به امام و نظام با گروهک‌های سیاسی و تروریستی، بازگشت سازمان منافقین به صحنه و گسترش دامنه ترور و تخریب و آدمکشی و آتش‌سوزی و از میان بردن شخصیت‌های روحانی و تجزیه کشور، از برآیند شوم و اولیه حضور مجدد آقای منتظری در صحنه سیاسی پس از رحلت امام به شمار می‌آید و امریکای جهانخوار آن توطئه وحشتناکی را که با فریب سید کاظم شریعتمداری و همدستی ابوالحسن بنی‌صدر و گروهک مزدور منافقین نتوانسته بود در ایران انقلابی به اجرا درآورد، با برنامه‌ریزی روی آقای منتظری و با همدستی شبکه حاکم در بیت او و با همدستی سازمان‌ها و گروه‌ها و گروهک‌های سیاسی و سرویس‌های جاسوسی که در اطراف او گرد آمده بودند، آن توطئه شوم را به انجام می‌رسانید و انقلاب اسلامی ایران را با چالش‌های جدی مواجه می‌ساخت.

امروز که آقای منتظری در میان ملت ایران از اعتبار و جایگاهی برخوردار نیست، می‌بینیم که رادیوهای اسرائیل و انگلیس و امریکا و... چه سوء استفاده‌هایی از او می‌کنند. اگر پایگاه مردمی داشت بی‌تردید این سوء استفاده‌ها به صورت دیگر و پنهانی و پوشیده انجام می‌گرفت و خطرساز می‌شد. از این رو، امام که به مصداق

ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا

المؤمن ينظر بنور الله

فانوس معرفت را فرا راه خود داشت و با نور روشنایی‌بخش الهی اوضاع را می‌سنجید و پیش می‌رفت بر آن بود که آقای منتظری و ضعف‌ها و کاستی‌ها و ساده‌گرایی‌ها و زودباوری‌ها و مرید و مرادی او را نسبت به هادی هاشمی و مهدی قاتل به ملت ایران بنمایاند، ملت را نسبت به او آگاه سازد و فرصت‌های آینده را از شبکه حاکم بر بیت او بگیرد و خطر تشکیلات او را برای اسلام، انقلاب اسلامی و استقلال کشور برطرف سازد و این رسالت سنگین را با درایت و دوراندیشی ویژه خویش به پایان برد.

فقطع دابر الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين